۳۴ برگ

مهکو وقوام تهیه شد

خ ۱۳۵۴

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب رسالهٔ عملیه .... فارسی

مصنف —

مؤلف

خطی نسخ ۱۲ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر — .... عدد اوراق ۴۱

جزء کتب فقه .... شماره

شمارهٔ عمومی ۸۱۴۹ .... شمارهٔ قبض

واقف خریداری آستان قدس .... تاریخ وقف مهر ۱۳۲۹

طول ۲۰ .... عرض ۱۴ .... گنجه

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۱۳۵۴ خ

در زکوة مال و بدن و خمس و سایر انواع صدقات و در آن یک مقدمه و سه مبحث و یک خاتمه

در بیان فضل زکوة و عقاب تارک آن و انچه مناسب آنست کفایت میکند در فضیلت آن قرین بودن او در قران با نماز با انچه گذشت از فضیلت آن در حدیث صحیح از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت شده است که فرمودند بنا شده است اسلام بر پنج چیز و از ان جمله شمردند و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و اله که زکوة میبرد گناهان را و در حدیث صحیح دیگر از ان حضرت که اصل اسلام نماز است و فرع آن زکوة در صحیح نیز از ان حضرت وارد شده است که کسی که اقامه نماز نمود و ایتان بزکوة ننمود پس گویا اقامه نماز ننموده است و وارد شده است که واجب نکرد جناب اقدس الهی بر این امت اشد از زکوة چیزیرا و بسبب زکوة هلاک میشوند اکثر ایشان و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که نیست کسی که مدیون زکوة مال از نخل یا ذرع یا مو باشد که منع نماید زکوة مال خود را مگر انکه قلاده میکند خدا تعالی خاک آن زمین را که طوق شود آن زمین از هفت طبقه تا روز قیامت و از حضرت باقر علیه السلام در حدیث صحیح مرویست که گفت در حالتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود که ناگاه فرمود یا فلان برخیز یا فلان برخیز یا فلان برخیز تا بیرون نمود پنج نفر را پس فرمود بیرون روید از مسجد

ما نماز نکنید در آن حال انکه شما زکوة نمیدهید و در حدیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که هرگاه منع کرده میشود زکوة منع میکند زمین برکات خود را و مرویست از حضرت صادق علیه السلم در حدیث است که کسی که منع نماید حقی از حقوق الهی را انفاق میکند در باطل دو مثل انرا و نیز در حدیث صحیح است از ان جناب که نیست بنده از بندگان که ندهد حقی از مال خود را مگر انکه جناب اقدس الهی طوق میکند در گردن او ماری از اتش در روز قیامت و منقولست از حضرت صادق علیه السلم که هیچ مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر به ندادن زکوة و در حدیث است از ان جناب که منع کننده زکوة طوق کرده میشود بمار کری که مبتلا شده سر او موی او بزیادی زهر او میخورد از دماغ او و این قول خدای تعالی است سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و در خبر است از حضرت باقر که بتحقیق خدای عز و جل مبعوث مینماید در روز قیامت خلقی را از قبورشان در حالتی که بسته شده است دستهای ایشان که نمیتوانند چیزی بخورند از دستهای خود بقدر سر انگشت و ایشان ملئکه می باشند که سرزنش میکنند ایشانرا بسیار میگویند ملائکه این جماعت کسانی اند که عطا نموده است جناب اقدس الهی ایشانرا پس منع نمودند ایشان حق خدای تعالی را در اموال خود و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که بتحقیق جناب اقدس الهی قرار داده است از برای فقرا در مال اغنیا القدر که کفایت ایشان نماید و اگر میدانست که انچه قرار داده است از برای ایشان کفایت نمیکند ایشانرا هر اینه زیاد میکرد از برای ایشان و وارد نمیشود بر ایشان از فقر و فاقه و مذلت و امثال آن بجهت کم بودن مقدار قرار داد از برای ایشان و لکن انچه وارد بر ایشان از ندادن حقوق ایشان است نه از کم بودن مقدار حق ایشان

واگر مردم ادا مینمودند حقوق ایشان را هر اینه عیش مینمودند بخوبی و در حدیث است از حضرت
باقر علیه السلام که هرگاه متوجه شوم اهل خانه از مسلمانانرا که رفع نمایم گرسنگی ایشانرا و
بپوشانم عورت ایشانرا و حفظ نمایم ابروی ایشانرا در میان خلق بهتر است در نزد من از هفتاد
حجه و فرمودند که هر حجه بهتر است در نزد من از ازاد نمودن هفتاد بنده و وارد شده است
که بتحقیق خدای عز و جل میگوید نیست از چیزی مگر انکه بتحقیق وکیل کرده ام من کسی را که قبض
نماید او را مگر صدقه را که خود میگیرم او را بدست خود بسرعت حتی انکه مردی تصدق
میکند بدانه خرما یا نصف آن پس تربیت میکنم از برای او چنانچه مرد تربیت میکند کره اسب یا کره
شتر خود را که از مادر جدا میشود پس می آید در روز قیامت و ان صدقه مثل کوه احد
یا اعظم از ان است و بالجمله ایات و اخباری که دلالت میکند بر فضیلت زکوة و شدت
عقاب تارک آن نه بمرتبه ایست که امثال این رساله گنجایش ذکر آن داشته باشد

در زکوة مال است و در ان چند بابست   در شرایط زکوة و انچه
زکوة بان تعلق میگیرد و در ان چند فصل است   بدانکه شرط است در وجوب
زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و حریت و تمکن از تصرف در آن پس واجب
نمیشود زکوة بر غیر مالک و از این جهة زکوة بر کسی که وصیت شده باشد از برای شخصی از چیزی
پیش از وفات موصی و همچنین در مال قرض و سلم و صرف پیش از قبض و در موهوب پیش از
قبض بنا بر قول باشتراط و همچنین اگر مشترک باشد یک نصاب و بیشتر در میان دو نفر و بیشتر
بنحوی که سهم هر یک کمتر از نصاب بشود و اگر خلطی عارض شود که بان مقدار نصاب برسد

اعتبار ندارد و مثل آنست حال خلیط از خاک و مثل آن چه اصلی باشد چه عارضی و اگر شک کند در
بودن آن بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب فحص است و نه بر مجنون و نه بر طفل حتی بر روایات
ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو و گوسفند و شتر و طفل و مجنون بلکه در مال التجارة طفل
هرگاه ولی از برای او تجارت کند ضعیف است و لیکن در اخیر سنت است چنانچه در غلات
طفل نیز سنت است بلکه مشهور الحاق مواشی ایشان است بغلات و آن سنت است و فرق نیست
در مجنون میان انکه جنون او مستمر[2] و اگر شک واقع شود در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از ان
محکوم بعدم آن باید بشود و همچنین واجب نمیشود بر مملوک هر چند قایل شویم بمالک شدن ان مطلقا
و فرق نیست در ان میان قن و مدبر و مکاتب مشروط و مطلق اگر چیزی از ضریبه خود را اداده
باشد و همچنین فرق نیست در جمیع مراتب مذکوره میان غلام و کنیز و ام ولد و قول بوجوب زکوة بر
مملوک بر تقدیر ازاد نشدن چیزی از ان ضعیف است و بر تقدیر ازاد شدن چیزی از ان واجب
است بران در انچه در ان سهم تحصیل نموده باشد بنا بر اشهر و اظهر و همچنین واجب نمیشود در انچه
مالک متمکن از تصرف نمودن آن نباشد در تمام سال در انچه انقضاء سال در آن معتبر است یا در وقت
تعلق در انچه انقضاء سال در ان معتبر نیست مثل انکه کسی مال او را غصب نماید زکوة در ان نیست
تا انکه تسلط بران از برای مالک حاصل شود و سال بران بگذرد و همچنین است حکم در غیر انچه شرط
است در ان سال مثل هرگاه بذر و صلاح در دست غاصب بشود بنا بر اقرب و احوط عدم
زکوتست در این صورت هر وقت متمکن شود اینها همه در وقتی است که بسهولت نتواند اخراج نماید
از ید غاصب هر چند بصرف بعض از مال باشد بشرط انکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد

بنابر احوط واقوی عدم وجوبست بر نقدیر اخیر ومثل انست هرکاه قادر بر بیع ان باشد نه تصرف
در عین آن وهمچنین واجب نمیشود زکوة هرکاه ارث برسد بشخصی ولیکن مجهول باشد وعلم بآن
نداشته باشد تا انکه شرط تعلق دران حاصل شود وهمچنین است حکم هرکاه وجهی از برای
نفقه عیال خود بکذارد وندانند زیاد بودن انرا از قدر حاجت وغایب باشد انشخص وبقدر
نصاب یا زاید از نصاب سال بران بکذرد بخلاف انکه هرکاه حاضر باشد زکوة بران واجب
است واحوط اعتبار تمکن از تصرف در وجوب وعدم تمکن در عدم وجوب است وهمچنین
زکوة واجب نمیشود در وقف ومال مفقود چه حیوان باشد چه غیر حیوان وفرق نیست درمیان
وقف عام وخاص وحبس وهمچنین نیست زکوة در مالی که بقرض داده باشد هرکاه تاخیر از جانب
قرض کیرنده باشد قطعا بلکه اظهر عدم لزوم است هرکاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد وزکوة
قرض بر قرض کیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مکر انکه تبرعا بدهد واز قبل قرض کیرنده واحوط اعتبار اذن
اوست وبعضی معتبر دانسته اند وبعید است وصحیح است شرط نمودن قرض کیرنده زکوة را بر قرض
دهنده در ضمن عقد لازمی لیکن برائت ذمه ازان حاصل نمیشود مکر با دا به مجرد شرط پس اکر نداد
قرض دهنده بری نمیشود واکر اعتقاد نمود اداء شدن وقبض کردن دین را وبعد خلاف آن ظاهر شد
اعتبار بواقع است نه باعتقاد وواجب میشود زکوة بر کافر وصحیح نیست اداء او وباسلام
ساقط میشود ازو هرچند عین زکوی موجود باشد بنابر اظهر   در انچه زکوة دران
واجب است وآن نه چیز است طلا ونقره وکوسفند وشتر وکاو وکندم وجو ومویز وخرما وشرط
است در تعلق وجوب زکوة بامور مذکوره بودن هریک بمقدار نصاب ونصاب هریک بتفصیل

خواهد

خواهد آمد ونیز شرط است در پنج اول کذشتن سال ومتحقق میشود بدخول ماه دوازدهم ووجوب
بان مستقر نمیشود ومتزلزل میباشد بنابر احتمال قوی واحوط استقرار وعدم تزلزل است وماه
دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال دویم بنابر اقوی واکر در سال وجوب نصاب مستمر
نماند واجب نمیشود زکوة مثل انکه بفروشد ودفعه دیکر بخرد یا انکه معاوضه نماید هرچند
بمثل انها باشد یا انکه بعضی ازان تلف شود وبعد ازان بخرد وفرق نیست در عدم اتمام
حال درمیان انکه قصد فرار از زکوة دادن نماید یا نه بنابر اظهر واشرف ولیکن اکر بقصد فرار
تصرف نمود سنت است دران زکوة چنانچه احوط است وشرط است در اول ودویم انکه
مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه وخواه سکه قدیم باشد یا جدید رایج باشد
در معامله یا نه مخصوص باشد درواج آن بناحیه یا عموم داشته خلیط داشته باشد یا صاف
باشد پس زکوة نیست در شمس چه طلا باشد چه نقره ونه در ظروف ونه در حلی هرچند حرام باشد
استعمال آن ودر نزد جماعتی در اخیر سنت است ومتابعت ایشان خوبست هرچند بر مستند
آن مطلع نشد این ضعیف ونه در سایر مصنوعات از طلا ونقره هرچند معامله بان واقع شود
وفرق نیست در انچه در آن زکوة نیست انکه بجهت فرار از زکوة ساخته شده باشد یا نه ودر بعض
سال چنین شده باشد یا در تمام سال وشرط است در سیم وچهارم وپنجم انکه در تمام سال سائمه
باشند یعنی چرنده باشند در علف صحرایی نه در معلوفه ومدار هریک بر صدق اسم است عرفا واشکالی
نیست در صورت غالب بودن دویم یا مساوات واشکال در صورت غلبه اول است یا انکه تخلف
نموده باشد آن در اقل قلیلی ویا صدق سائمه برانها در عرف محل اشکال نیست ولیکن اشکال

کتابخانه آستان قدس
[illegible]

در صدقه سوم است بر این در تقدیر در تمام سال و شبهه نیست که مدار عرف بر مطلق غلبه نیست و
اشکالی که هست در صورت تخلف است در زمان قلیلی و احتیاط واضح است و اگر در یکماه یا
دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و ادربایجان
از سائمه بودن بیرون میروند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزی که مملوک باشد چه علف
باشد چه کاه و چه بصحرا میبرند که مملوک باشد و مزروع شده باشد یا آنچه حیوانات میچرند
چه ملک مالک یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه بسبب عذری باشد یا نه غیر مالک عوض
بخواهد یا نه بنا بر اقوی و از انجمله است هر گاه علف موضعی مثل باغ یا خانه یا نخیل را بخورد از
برای انها یا اصل زمین را بخرد از برای آنها یا اصل زمین را بخرد بجهة چرانیدن حیوان و مثل آنست
چریدن حیوان در حریم قریه از کوه و دشت چه صاحب حیوان مالک قریه باشد یا نه چه هدیه
بصاحب قریه بدهد یا نه بخلاف انکه اگر اجاره نماید زمینی را از برای چریدن چنانچه هر گاه ظالم
چیزی بگیرد بجهة چریدن حیوان در صحرای مباح هیچیک از سائمه بودن حیوان را بیرون نمیکند
و بالجمله اگر ظاهر باشد صدق معلوفه یا سائمه یا معلوم باشد محل اشکالی نیست و اگر شک
حاصل شود در صدق واجب نیست زکوة اینها که ذکر شد تمام در غیر اولاد انعام است اما در
اولاد اعتبار بحال انها بالتبعیة بمادران انها است پس اگر مادران انها معلوفه باشند حال
انها حال مادران انها است و اگر سائمه باشند همچنین و مدار در حال اولاد از حین زائیدن
انها است و شرط است در چهارم و پنجم نیز که عوامل و کارکن نباشند هر چند سائمه باشند
و فرقی نیست میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و اسیا کردن و نه در میان انکه مالک

انها

انها را بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرفست در تمام سال
که عوامل نامند انها را و شبهه نیست که بمجرد عمل جزئی صدق نمیکند عرفا عامل و عوامل
و اگر شک حاصل شود در صدق عامل زکوة در ان نیست و شرط است در چهار اخیر انکه مالک
انها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بخریدن
یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن پس اگر منتقل شود بکو بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است و واجب
نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع خراج سلطان هر چه بگیرد و بعد اخراجات پیش از تعلق
وجوب باشد چه اخراجات بعد و از انجمله است بذر و اجرت زمین کندن و نهر تروبیدن
و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و غیر انها از انجمله موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء
عمل تا بتصفیه حبوب و خشکیدن انگور و رطب و احوط عدم اخراج خراج غیر سلطان
از اهل خلاف است و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع بنا بر اظهر هر چند احوط اعتبار
آنست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از ان اعتبار نصابست بعد از وضع اخراجات پیش از
تعلق وجوب و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوبست نه در حین
اخراج زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد و اگر شرایط زکوة در
مالی جمع شود و صاحب آن مال مدیون باشد که اداء دین نماید یا نه و اگر مال دو نفر مخلوط شود باهم
در هر یک علیحده شرایط معتبر است و اگر اموال یک نفر در چند مکان باشد شرایط زکوة در مجموع معتبر است
اگر هر یک کمتر از نصاب باشد و همچنین است حکم در غلات هر گاه بعضی پیش برسد و بعضی بعد
از ان یا انکه بعضی پست باشد و بعضی اعلا یا انکه مختلف باشد بعضی با بعضی در صنف مثل انکه

بعضی کوسفند باشد وبعضی بز واکر جنسی از اجناس زکوی کمتر از نصاب باشد وجنس دیکر
بیشتر مثل انکه نقره وطلا داشته باشد یکی کمتر از نصاب ودیکری بیشتر هر یك علیحده معتبر است در آن
نصاب واکر درخت خرمایی در یك سال دو دفعه خرما بدهد یا زراعت دو دفعه بشود احوط و
اشهر اعتبار نصابست در دو دفعه نه در هر دفعه اکر کمتر از نصاب باشد هر دفعه از ان هر چند
عدم وجوب اقویست   در انچه مستحب است دران زکوة علاوه بر انچه پیش شنیدی
سنت است زکوة در هر چه از زمین میروید از حبوب مثل ماش وعدس ولوبیا وبرنج وکنجد وغیر آن
واز انجمله است سلت وآن شبیه است بجو وعلس وآن شبیه است بکندم مکر سبزیها از تره وخربزه
وخیار وهر چه فاسد میشود در یك روز وحکم انچه ذکر شد از حبوب حکم غلات اربع است در مقدار
انچه اخراج میشود واعتبار نصاب وغیر آن از سایر شروط وهمچنین سنت است زکوة در مالی که
کسی از برای تجارت خریده باشد یا بکه بعقد معاوضه محضه مالی را مشغول نماید بجود وقصد اکتساب
در حال تملك آن داشته باشد پس اکر چیزی منتقل شود بمیراث یا هبه یا بعقد نکاح مثل مهر در آن
زکوة نیست چنانچه اکر مالی را بخرد بقصد نکاه داشتن دران نیز زکوة نیست وشرط است در تعلق
زکوة در این صنف علاوه بر انچه معلوم شد نصاب وکذشتن سال وخبران ننمودن مال هر چند
قلیلی باشد در تمام سال ومعتبر در نصاب آن نصاب طلا ونقره است پس اکر راس المال غیر نقدین
باشد ملاحظه میشود نصاب از نقد غالب در نقدین واکر مساوی باشد بنصاب هر یك از نقدین
که رسید کفایت میکند واکر راس المال یکی از نقدین یا از هر دو باشد از انچه بوده محسوب میشود و
معتبر در سال ملاحظه نصابست وبقاء عین مال التجارت بنابر اظهر هر چند بنا بر عدم بقاء عین مال

تجارت

تجارت بنابر اظهر هر چند بنا بر عدم بقاء عین مال التجارت نیز از برای رجحان زکوة نیز وجهی هست و وجه
واظهر آنست که زکوة تجارت تعلق بعین میکیرد نه بقیمت چنانچه جمعی قایل شده اند واکر چند
غلام بجهت تجارت بخرد وسال بران بکذرد وسبب زکوة فطره نیز تعلق کیرد واجب است بر مولی
زکوة فطره وسنت است زکوة تجارت در انها واکر جنس زکوی را بخرد بجهت تجارت وسال بران
بکذرد واجب است در آن زکوة تجارت وسنت است زکوة در حاصل مستغلاتی که از برای
که از برای منفعت اخذ میشود از قبیل حمام وکاروان سرای ودکان وامثال انها چه سال بر آن
بکذرد یا نه وچه از جنس زکوی باشد یا نه از جنس زکوی باشد وسال بران بکذرد نه زکوة واجب
بان تعلق میکیرد نه مستحب وسنت است زکوة نیز در مادیان بشرط انقضاء سال وسوم چنانچه
پیش کذشت چه عربی باشد از طرف پدر ومادر وچه غیر آن وغیر انعام ثلاثه از سایر حیوانات
زکوة نه سنت است ونه واجب وسنت است زکوة در مال زکوی اکر در بین سال کسی فرار نماید
از زکوة واجب بتصرف نمودن در آن   در بیان نصاب وهر یك از اجناس زکوی
ومقداری که باید از هر یك اخراج شود ودر آن چند فصل است   در انچه متعلق
بغلات است از کندم وجو وخرما ومویز ونصاب در غلات منحصر بیکی است وپیش از رسیدن
بان هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه انچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در
آن هر چند قلیلی باشد ونصاب پنج وسق است وهر وسقی شصت صاع است وهر صاعی
چهار مد است وهر مدی دو رطل وربع عراقی ویك رطل ونصف مدنی ویك رطل وثمن مکی است
ورطل عراقی صد وسی درهم است چنانچه رطل مکی دویست وشصت درهم است

ورطل مدنی صد و هشتاد درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف
مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یک مثقال
و ثلث شرعی است پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم و آن
هشتصد و نه مثقال شرعی است و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد
و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول
در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج
نار دونار و نیم مثقال است و بمن تبریزی که هشت عباسی باشد دویست و هشتاد و هفت
من و سه چارک و بیست و پنج و دهنار و پنجاه و پنج مثقال میشود و مقداری که باید اخراج
شود عشر است در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ
و مانند آن نباشد مثل زراعتی که باب بارش عمل می آید یا باب نهری که در آن بنشیند و اگر
در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتی که باب چاه عمل بیاید یا باب نهری که
باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعضی اوقات از آب نهر آب بخورد
و در بعضی اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگری آب خورده باشد سه ربع
عشر باید بیرون کنند و بعضی ذکر نموده اند که پانزده یک بیرون کنند اشتباه است و اگر یکی از آن
دو غالب باشد تابع اغلب است و فرق نیست در آب چاه و نحو آن میان آنکه ترعا کسی آب بدهد
زراعت را یا اجرت بگیرد و اشکالی نیست در صورت اجتماع اغلبیت بحسب عدد و زمان و نفع
و اما در صورت افتراق هر یک پس خلافست در میان اصحاب در اعتبار هر یک و احتیاط در آن

مطلوبست

مطلوبست هرچند ظاهر اعتبار اغلبیت زمانی است خصوصا با عدم انفکاک از اغلبیت نفع و اگر
شک کند در زیادتی احدهما بر دیگری کفایت میکند سه ربع عشر و احوط اخراج عشر است و اگر شک
کند که آب نهر بقدر آب چاه مثلا شد کفایت میکند نصف عشر و اگر زراعتی بعض آن از آب نهر
خورد و بعضی آن از آب چاه در هر یک حکم معتبر است و اگر نصابی یا از بد مختلف باشد در زراعت
چنانچه افضل بیرون کردن از اجود است و بعد از آن تقسیط افضل است و وقت تعلق وجوب
زکوة در گندم و جو صدق قاسم است و ظاهر حصول آنست ببستن دانه و در مویز غوره شدنست
و در خرما بسر شدن است بنابر اشهر و اظهر و اگر تاخیر بعد از دسترس دادن زکوة را در گندم و جو از پاک
شدن و در انگور و رطب از مویز شدن و خرما شدن بی عذر ضامن است و تاخیر تا بعضی عقبه دانه
و خشک شدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوتی میگیرد مطلقا
هرچند در مال تجارت باشد بنابر اظهر و جایز نیست تصرف در عین زکوتی پیش از ضمان بنابر اقوی
و اگر تعلق گرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه
باشد حق زکوة مقدم است بر دین و در غلات و طلا و نقره جایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت
انها اتفاقا و در گاو و گوسفند و شتر بنابر مشهور و اقوی در انچه متعلق است بطلا
و نقره باید دانست که از برای هر یک از طلا و نقره دو نصابست طلا بیست دینار است
که عبارت از بیست مثقال شرعی است و آن پانزده مثقال صیرفی است چهار دینار است
که چهار مثقال شرعی باشد و آن سه مثقال صیرفی است و در نصاب اول باید اخراج شود نصف
دینار که نصف مثقال شرعی است و آن یک ربع و نصف مثقال صیرفی است و در نصاب دوم

عشر دینار است نقره دویست درهم است و آن صد و چهل مثقال شرعی است و آن
صد و پنج مثقال صیرفی است چهل درهم است و آن عبارت از بیست و هشت مثقال
شرعی است و آن بیست و یک مثقال صیرفی است و این نصاب معتبر است بعد از نصاب اول
تا هر جا که مال برسد و همچنین حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود پنج درهم
و آن سه مثقال و نیم شرعی است که عبارت از دو مثقال صیرفی و پنج ثمن مثقال است و از
نصاب دوم یک درهم که عبارت از نیم مثقال شرعی و خمس آنست و آن نیم مثقال صیرفی
و ربع عشر مثقال است و ضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل و یک اخراج
شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود
و مادامی که مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آنرا
تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و اگر مغشوش باشد معتبر رسیدن خالص از آنست بحد
نصاب و مغشوش بعوض خالص کفایت نمیکند مگر آنکه مشتمل باشد بر قدر خالص و اگر مخلوط
شده باشد طلا بنقره معتبر است در هر یک مقدار نصاب و اگر معلوم شد رسیدن مغشوش
و مخلوط بنصاب و دانست مقدار آنرا واجب است بیرون نمودن زکوة و از خالص یا از مغشوش
بقدری که یقین به بیرون نمودن مقدار واجب حاصل شود و اگر ندانست مقدار آنرا پس اگر
بدهد از مغشوش یا خالص بقدری که یقین برائت حاصل شود خوبست و اگر نه باید استعلام
نماید از برای تحصیل برائت یقینی و مثل آنست اگر مشتبه شود اشتمال مغشوش مخلوط بر نصاب
در حکم طلا و نقره است در نصاب و قدری که اخراج باید بشود مال التجارت و منافع مستغلات

چنانچه

چنانچه گذشت در آنچه متعلق بشتر است بدانکه از برای شتر دوازده نصاب است
و مادامی که بنصاب اول نرسد چیزی بر او نیست و همچنین هر گاه یکی از نصابهای بعد از نصاب
اول را تمام نکند چیزی بر آن مقدار میان دو نصاب واجب نیست هم چنانکه در طلا و نقره گفته
شد و همچنین است حکم در باقی اجناس زکوی در هر یک از آنها که نصاب آن متعدد باشد
و در هر یک که یک نصاب باشد در پیش از رسیدن بنصاب حکم آن بنحو یست که گفته شد و بعد
از رسیدن هر چه باشد زکوة آن باید بیرون رود هر چند در نهایت کمی باشد
تا پنجم هر یکی پنج اشتر است و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش
است و در آن واجب است که شتری داده شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم
سی و شش است و در آن واجب است که شتری داده شود که داخل در سال سیم شده باشد و نصاب
هشتم چهل و شش است و در آن واجب است که شتری که داخل در سال چهارم شده باشد اخراج
شود و نصاب نهم شصت و یکست و در آن باید داده شود شتری که چهار سال را تمام کرده باشد
و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو شتر باید داده شود
که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یکست و در آن دو شتر باید اخراج
شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب دوازدهم صد و بیست و یکست پس
در هر پنجاه شتر یک شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل و یک شتر که تمام کرده
باشد سال دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد
و خلافی در آنچه ذکر شد نیست مگر در نصاب پنجم و ششم و دهم و دوازدهم و جمیع ضعیف است

واکر استیعاب در اعتبار یکی از چهل و پنجاه بیشتر باشد و در دیکری کمتر احوط بلکه اظهر وجوب اول

اول است واکر کسی را واجب شود دادن شتری که داخل در سال دویم شده باشد و نداشته

باشد شتری بان سال بجز نیست دادن شتری که داخل در سال سه شده باشد و نر باشد واکر

هیچیک را نداشته باشد هریک را که خواهد بخرد بنابر اقرب هرچند احوط خریدن شتری است که داخل

در دو باشد واکر کسی شتری که واجب است بدهد در مصرف زکوة نداشته باشد شتر یکساله

کمتر را بدهد با بیست درهم که ده مثقال و نیم نقره سکه دار باشد یا دو کوسفند یا دو بز یا شتر

یکسال بیشتر را بدهد و دو کوسفند یا دو بز یا ده مثقال و نیم مذکور را بکیرد و این در وقتی است که انچه

میکیرد قیمت ان زاید یا مساوی با انچه میدهد نباشد و انچه در غیر شتران کوسفند و کاو یا در شتر

در غیر انچه کذشت باید داده شود سنی که شرعا باید بدهد نداشته باشد غیر ان کفایت نمیکند

مکر بقیمت در انچه متعلق است بکاو و کوسفند است باید دانست که در کاو دو نصاب

است سی و چهل و بعد از چهل مخیر است در اختیار کردن چهل و سی هرکاه اعتبار هر دو

ممکن باشد مثل صد و بیست واکر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه استیعاب بآن بیشتر است

و باید در هر سی کاو یک کاو یکساله بدهد خواه نر باشد و خواه ماده و در هر چهل کاو یک کاو

ماده که داخل در سال سیم شده باشد و در کوسفند پنج نصابست بنابر اشهر واظهر چهل و در آن

یک کوسفند باید داده شود صد و بیست و یکست و در ان دو کوسفند باید داده

شود دویست و یکست و در ان سه کوسفند واجب است که داده شود سیصد

و یکست و در آن چهار کوسفند واجبست چهارصد است و واجبست که در آن

وبیشتر

وبیشتر از ان هر صد کوسفند یک کوسفند داده شود و احوط و اشهر بلکه اظهر وجوب شمردن در نصاب بست

کوسفندی را که چاق کرده باشند از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن بماده نکاه داشته

باشند و کوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند اکر بز باشد احوط و اظهر آنست که ثنی باشد

واکر غیر بز باشد جذع و اختلاف در سن هریک ازان دو میباشد و احوط بلکه اقوی آنست که

در اول داخل در سال سیم شده باشد و دویم تمام کرده باشد سال را و کوسفند و بز بیمار و پیر و عیب

دار در زکوة مجزی نیست هرچند سنی که واجب است منحصر در آن باشد مکر انکه همه بیمار و پیر

و عیب دار باشند و بعضی حکم کرده اند که اکر جمع کننده زکوة از قبل امام یا فقیه مامون ثقه راضی شود

بکرفتن هریک از پیر و بیمار و عیب دار مجزیست در انچه متعلق بیادبان است

در هر اسبی که عربی و کریم الاصل باشد از طرف پدر و مادر یکمثقال و نیم صیرفی طلای مسکوک

باید بدهد که دو مثقال شرعی است واکر چنین نباشد و یابو باشد سه ربع مثقال صیرفی طلای

مسکوک باید که یکمثقال شرعی است در بیان مصارف زکوة و کیفیت دادن آن

و در ان دو فصل است در بیان ارباب استحقاق زکوة و ایشان هشت صنفند

فقراء و مساکین و دویم اسوء حالا میباشد از اول بنابر اظهر و در زکوة چندان نفعی ندارد تمیز

در میان ایشان لیکن نفع میکند در غیر آن مثل نذر و عهد و یمین و وقف و وصیت و توزیع

بر اصناف هشت کانه چنانچه سنت است و نحو آنها و ضابطه کلی که بان توان زکوة بایشان

داد آنست که مالک مؤنت سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوة از منافع مالی

که قرار داد نموده باشد از راس مایه از برای خود یا نماء مستغلات یا کسب لائق بحال شخص یا تمام

که قرار داده باشد او را از برای اخراجات که به آن معیشت خود را کذرانند بنا بر اظهر و اشهر پس صاحبان
مکاسب که از کسبی که لایق بحال ایشان باشد قادر بر تحصیل موونت سال باشند از ان بدون عسر
و حرج فقیر و مسکین نیستند و اکر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات ان باشد
فقیر است و اکر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد که حاجت بان داشته باشد
و لایق بحال او باشد منع از کرفتن زکوة نمیکند بلکه ظاهر آنست که کتب علمی بر قدر حاجت بلکه
هر چه محتاج الیه باشد از برای شخص از اسباب و ظروف و فروش و الات که لایق بحال او باشند
و همچنین منافی فقر نیست اکر شخص سرمایه داشته باشد و بآن معامله نماید و نفع آن کفایت
او را نکند و منافی فقر است اکر کفایت نماید و همچنین اکر کسی صنعتی داشته باشد که کفایت نماید
و اکر کسی ادعای فقر بکند و صدق او یا کذب او معلوم باشد عمل بمقتضای آن نمایند و اکر حال او
مجهول باشد مسموع است قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم با نباشد
و مسبوق باشد ادعا بر اصل مالی که ادعای تلف از او نماید یا نه هر چند در اخیر بلکه در قوی
بلکه با امکان مط احوط است استعلام به بینه است و احوط از ان در اخیر علاوه نمودن قسم
است و اکر معلوم شد که بغیر فقیر داده شده است ضامن نیست دهنده چه امام علیه السلم
باشد چه نایب امام و چه مالک بنا بر اقوی و اکر کیرنده در این حال عالم بوده باینکه زکوة است
و کرفته است حرام است و جایز است رجوع باو نمودن بلکه واجب است مط چه عین باقی
باشد چه نباشد پس اکر عین باقی نیست رجوع بمثل میکند اکر قیمی است و بر تقدیر تعذر مثل
نیز بقیمت رجوع میکند و اکر عالم نباشد کیرنده اکر صدقه بودن معلوم نباشد تسلط استرداد

ندارد هر چند با بقاء عین تقاص میتوان نمود و واجب نیست اعلام فقیر باینکه وجه زکوة است
و نه سنت خصوصا هر کاه منشا اذیت فقیر بشود نظر بحیاء که ترک سنت است
عاملین و ایشان کسانیند که تعیین شده اند از برای کرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه
و کتابت و حمل نمودن و نحو آن هر چند غنی باشند و فرقی در این سهم نیست در میان حال حضور و
غیبت بنا بر اقوی جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد بنا
بر اظهر و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام علیه السلم و در عصر غیبت محل
خلاف است و ثمری چندان ندارد چونکه بسط بر اصناف اظهر آنست که واجب نیست
غلامی که در نزد آقای خود در محنت شدت و مشقت و آزار باشد او را از مال زکوة میتوان خرید
و آزاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و آزاد نمود اکر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة
و در شدت رجوع بعرف باید نمود و همچنین در استخلاص بنده که مکاتب شده باشد و از دادن
تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان داد و وقت نیت در
این قسم مقارن دفع ثمن است نه وقت اجراء صیغه عتق بنا بر اظهر و بعضی اختیار دویم نموده اند
و لکن معتبر است استدامه تا بحصول عتق و ثمره بنا بر قولین ظاهر میشود در ضمان اکر تلف روی
بدهد پس پیش از اجراء صیغه عتق بنا بر قول اول ضمان نیست و بنا بر قول دویم هست و اظهر
احتیاج بصیغه عتق است و بدون آن عتق واقع نمیشود و وجه مکاتبه را به بنده میتوان
داد هر چند بدون اذن مولای باشد و همچنین بمولی میتوان داد مطلقا بنا بر اقوی و بعضی شرط
نموده اند در دویم اذن مملوک را بولی وجه است و اکر وجه را بمولی داد و مملوک بعد عاجز شد

نمیتوانند وجه را پس گرفت بخلاف انکه چنین نکرده باشد بنابر اظهر و اگر مملوکی که از مال زکوة
ازاد شد بمیرد و وارث نداشته باشد ارث او با ارباب زکوة میرسد بنابر اقرب
غارمین و ایشان کسانیند که قرض داشته باشند و عاجز از ادا باشند هرچند وجه
از برای موونت سال داشته باشند که اگر از ان صرف نمایند عاجز از موونت سال شوند و احوط
تقدیم دین است و دادن بعد از ان بایشان از سهم فقرا هرچند اقرب آنست که پیش از ادای
دین از سهم فقرا نیز بایشان داد بشرط انکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشد
و فرق نیست درمیان انکه فوت شده باشد مدیون یا زنده باشد قرض دهنده صاحب
زکوة باشد یا غیر آن مطلع شود مدیون از ادا آیا نه ۷ سبیل الله و آن مطلق خیر است
مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم
دینیه و تعمیر کردن هریک از انها و اعانت نمودن حجاج و زوار و بشرط عاجز بودن از ان هرچند
فقیر نباشند و غنی باشند درغیر آن جهت ۸ ابن السبیل و آن اشخاصی اند که غنی
باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند و بی ایشان شده باشند زکوة بایشان میتوان
داد بشرط انکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت
نداشته باشند که چیزی که در ولایت خود داشته باشند بفروشند در جمیع اصناف مگر
صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم فی الجمله شرط است که اثنا عشری باشند مطلقا هرچند
بر تقدیر عدم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف هست و غیر ایشان یافت شود لیکن جایز
نیست دادن بکافر و نه بمسلمی که غیر محق باشد و نه بمستضعف از اهل خلاف بلکه احوط انست

که عادل باشند هرچند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم است و اما در ایشان
پس عدالت معتبر است بی اشکال و معنی عدالت گذشت و اطفال شیعه را زکوة میتوان
داد هرچند پدران ایشان زنده باشند و فاسق و اطفال سنی را نمیتوان زکوة داد هرچند پدران
ایشان در غایت خوبی باشد و نه اطفال کفار را و لازم نیست در اطفال مؤمنین اطلاع بر انکه
پدران ایشان اصول دین خود را بدلیل میدانسته اند بلکه کفایت میکند اقرار بر طریقه شیعه
داشتن ایشان و اظهار آن نمودن هرچند احوط اعتبار آنست و طریق صرف اطفال نمودن یعنی بخورد ا
بایشان یا بولی ایشان دادن و بر تقدیر ولی نداشتن بعادلی دادن که صرف ایشان نماید بلکه ظاهر هم
حال او اینمعنی باشد ظاهر کفایت لیکن احتیاط در کفایت نمودن بولی یا عادل است و وقت
نیت بر این تقادیر وقت دادن است چنانچه بر تقدیر خورانیدن در وقت خورانیدن است
و همچنین شرط است در گیرنده زکوة انکه هاشمی نباشد مگر انکه معطی زکوة هاشمی باشد
یا انکه خمس کفایت ایشان نکند و بر تقدیر اول مخیر است میان گرفتن خمس و زکوة هاشمی و خمس
افضل است و بر تقدیر دوم جایز است گرفتن زکوة و در مقدار گرفتن زکوة و در مقدار گرفتن
خلاف است و بعید نیست جواز گرفتن بقدر کفاف ولکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت
است و بر تقدیر گرفتن اگر حاجت رفع شد پیش از تمام شدن وجه واجب نیست رد بنابر
اظهر ولیکن احوط اجتنابست و اظهر و اشهر اختصاص حرمت زکوة است بر اولاد هاشم و
احوط اجتناب از دادن باولاد مطلب است چنانچه احوط بر ایشان نیز ترکست و اولاد هاشم
در این اعصار منحصر در اولاد ابی طالب است و ایشان منحصر اند در اولاد ابی طالب است

وايشان منحصر اند در اولاد علي ابن ابي طالب صلوات الله عليه واولاد جعفر وعقيل وهم چنين
از اولاد هاشم است عباس وحارث وابي لهب وفرقي نيست در زكوة ميان زكوة مال وفطره ودر
جواز كرفتن ودادن ساير صدقات واجبه از نذر وشبه آن وكفاره است خلافيست واظهر
جواز واحوط اجتنابست واما در صدقات مندوبه جواز بي اشكالست وهمچنين شرط است
در كيرنده زكوة اينكه واجب النفقه دهنده زكوة نباشد مثل پدر ومادر واولاد وزن دايمي و
كنيز وغلام وجايز است كه زن زكوة خود را بشوهر خود بدهد وشوهر بمصرف او برساند بنابر
اشهر واظهر وهمچنين جايز است دادن زكوة بكسي كه انفاق بر ايشان واجب است وكرفتن ايشان
نيز جايز است چه از منفق وچه از غير آن اكر از براي غير نفقه واجبه باشد مثل آنكه در مصرف زايد
از قدر كفايت بحسب حال نمايد يا صرف عيال خود نمايد از زن وغير آن واين در وقتي است كه وجه
را از سهم فقرا خواهد بدهد واكر از سهم غارمين خواهد بدهد در دين ايشان يا از سهم رقاب در
تخليص ايشان يا از سهم سبيل الله از براي اسفار طاعات از حج وغير آن يا از سهم ابن السبيل در زايد
از نفقه حضر يا از سهم عاملين از براي عمل جايز است واكر كسي واجب النفقه كسي باشد كه قدرت
نفقه دادن داشته باشد وانفاق نيز بكند احوط واظهر عدم جواز كرفتن زكوة است از غير منفق
خصوصا زني كه شوهري بوصف مذكور داشته باشد واما اكر منفق نفقه ندهد ميتواند زكوة كرفت
بي اشكال واكر قدرت بر كرفتن نفقه داشته باشد بوجه شرعي باعانت حاكم شرع داشته باشد
در حكم متمكن از نفقه خود خواهد بود وجايز نيست زكوة دادن بزن ناشزه فقيره هر چند عدالت را
معتبر ندانيم بنا بر اظهر وهمچنين زني كه عقد شده باشد وتمكين ننموده باشد وجايز است دادن زكوة

خود را بمنعه خود وهمچنين است حكم در اقاربي كه انفاق بايشان بر شخص واجب نباشد هر چند عيال
او باشند بلكه بايشان دادن افضل است وفرقي نيست در جواز دادن باجنبي ميان آنكه عيال شخص باشد
يا نه در بيرون كردن زكوة كسي كه متوجه آن ميشود مالك است يا وكيل او يا امام عليه السلام
يا عامل چه از قبل امام عليه السلام باشد چه از قبل مجتهد عادل بلكه سنت است بردن نزد امام چنانچه
سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غيبت بنا بر اقوي خصوصا در اموال ظاهره مثل
غلات وانعام ثلثه وشرط است در زكوة نيت قربت مثل ساير عبادات ونيت عبارتست از داعي
ومعتبر دوام اخطار چنانچه كذشت در صلوة ومعتبر است مقارنه باين معني كه سابق بر عمل نباشد
هر چند بفاصله كمي باشد پس اكر در حين عمل غافل باشد كه نداند چه ميكند كفايت نميكند واكر تاخير
نمايد ما دامي كه عين باقي باشد يا قصد منافي داشته باشد مثل ربا وقبل از تلف عين نيت نمايد
كفايت ميكند بلكه با علم كيرنده بودن وجه از بابت زكوة بعد از تلف نيز كفايت ميكند از باب
احتساب دين پس اكر امر كند احدي را در محضر خود كه بده بفلان فلان مقدار كندم مثلا ودر نظر
او از بابت زكوة باشد كفايت ميكند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غير مميز باشد
وعادم الشعور مجنون بلكه بواسطه حيوان باشد ما دامي كه غفلت ونسيان ورجوع از داعي از براي
مالك روي ندهد وانها در حكم مباشرت مالك است عمل را وكفايت ميكند بر اين تقدير نيت مالك
وحاجت بر نيت واسطه نيست چه حاضر باشد مالك در حال دادن يا نه واكر حاضر نباشد
مالك وشخص نيز نباشد احوط آنست كه مالك در حين دادن بوكيل نيت كند ووكيل در حين
دادن بارباب زكوة واو قصد كند كه ميدهم اين زكوة را بنيابت از موكل خود قربة الي الله وقو

نیست قصد تعیین جنس زکوة و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در
سنت مگر در وقتی که تمیز مکلف بدان توقف بر آن داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن
زکوة در میان اصناف مذکوره بلکه اگر بیک فرد از صنفی بدهد مجزی است و واجب نیست مساوات
در قسمت در میان اشخاص اصناف احوط تفاوت گذاردن میان فقراست بمقدار دین داری
ایشان و علم باحکام دین ایشان و احوط و اظهر و اشهر آنست که بارباب زکوة کمتر از آنچه از
نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و آن هم چنانکه مذکور شد در طلا نیم دینار است
که سه ربع مثقال صیرفی باشد و در نقره پنج درهم است که دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال صیرفی
است و تحدید مذکور بر وجه وجوب است بنابر احوط بلکه اختیار آن خالی از قوت نیست
و در اختصاص حکم مذکور بنقدین یا عموم آن در غیر نقدین خلافست و دویم احوط است و اگر مقداری
که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور را بیشتری و باقی مانده
کمتر از مقدار مذکور واجب نیست بنابر اظهر لیکن احوط در صورت دویم مراعات است بآنکه
باقی نگذارد کمتر را و از برای طرفا علی التحدید نمیباشد و افضل آنست که زکوة در بلد مال صرف نمایند
بلکه احوط عدم نقل است چونکه بعضی حرام میدانند مگر در صورتی که در بلد مال مستحق نباشد و
این تقدیر بی اشکال جایز است بلکه واجب میشود نقل ببلدی که در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد
در آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است بنابر اظهر
و اگر نقل نمود و در آنجا باهل استحقاق رسانید مجزی است هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شود
بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و اظهر و احوط عدم جواز تاخیر است از وقت وجوب اخراج

زکوة بارباب آن و آن گذشت مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در
مال هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و با عدم عذر جایز نیست تاخیر و اگر تاخیر کند در رسانیدن
با وجود مستحق ضامن است و افضل تعیین نمودن زکوة است در مال معین بدو وقت وجوب اخراج اگر مستحق
موجود نباشد بلکه مطلقا و بر تقدیر مذکور منفعت آن تابع عین آن خواهد بود چه متصل باشد چه منفصل
بنابر اقوی و سنت است وصیت نمودن بآن پیش از حضور وفات و ظهور آثار آن و بعد از ظهور آن
واجب است و احوط بر این تقدیر افراز نمودن زکوة است هر چند اظهر عدم وجوبست و جایز نیست
پیش دادن زکوة از وقت وجوب زکوة مگر اینکه قرض بدهد و بعد از تعلق وجوب محسوب نماید بشرط
بقاء آن مدیون بصفت استحقاق زکوة و بر این تقدیر بعد از وجوب میتواند از زکوة او را محسوب نماید و اگر
خواهد میتواند از او بگیرد و بدیگری بدهد چنانچه اگر خواهد از او بگیرد و تصرف نماید و وجه دیگر بدهد
از برای زکوة نمی تواند چه بان شخص چه بشخص دیگر و اجرت کیال و وزن آن مال زکوة با مالک است بنا
بر اقوی و احوط و مستحب است نشان کردن حیوانات زکوة و ادو صلب تر مواضع آنها و اظهر مواضع آنها
مثل گوش در گوسفند و ران در گاو و شتر و نقش نشان لله یا زکوة یا صدقه یا لجزیه آن از هر چه بفهماند
مطلب را خوبست و سنت است که فقیه و فقیر دعا کنند صاحب مال را و مکروه است مالک شدن
باختیار آنچه را که بصدقه داده باشد چه بر وجه وجوب و چه بر وجه ندب و حرام نیست اما
اگر بدون اختیار منتقل شود بلو بمثل ارث مکروه نیست باقی گذاردن در مال خود و نه مستحب است
بیرون نمودن از مال خود و اگر ضرورتی در خرید بهم رسد نیز مکروه نیست چنانچه هر گاه آنچه باید
اخراج شود در زکوة جزو حیوانی باشد و نتواند فقیر از عین آن منتفع شود و غیر مالک نخرد و اگر بخرد

منضر شود فقیر بسبب قلت ثمن و مالک بسبب شراکت غیر   دوم زکوة فطر است و در آن

دو باب است   در بیان مکلفین بآن و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است

واجب میشود زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم اغماء و آزاد بودن و غنی بودن و شرط آخر
شرط وجوبست نه شرط صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحت هر دو میباشد
پس واجب نمیشود بر طفل و نه بر دیوانه چه مستمر باشد و چه در بعض احوال اگر در ابتداء وقت وجوب
عارض شود و وقت وجوب خواهد آمد و نه بر مملوک چه قن باشد چه ام ولد چه مکاتب خواه
مشروط باشد و خواه مطلق که چیزی از آن آزاد نشده باشد و اگر از او چیزی آزاد شده باشد
خلاف است و مشهور میان اصحاب تبعیض زکوة است بر آن بحسب حریت و عبدیت و این در
وقتی است که عیال مولی نباشد و الا بر مولی خواهد بود زکوة و نه بر مغمی علیه اگر بیهوش باشد و هلال
شوال نمایان شود و داخل شوال شود بر بیهوشی و احوط عدم ترک است در حالتی که ادراک نماید
بقیه زمان تعلق وجوب را بعد از آن و بیهوش نباشد و اگر تمام زمان تعلق را بیهوش باشد احتیاط ندارد
و مشهور میان اصحاب و اقوی آنست که غنی محقق میشود بمالک بودن مؤنت سال خود و عیال
خود هر چند بالفعل مالک نباشد یا بنکه صنعتی داشته باشد که بتدریج مؤنت سال از آن بعمل
اید و در اعتبار مالکیت مقدار زکوة فطره زیاده بر مالکیت مؤنت سال خلاف است و احوط عدم اعتبار
است و احوط آنست که کسی که زیاده از قوت یکشبانروز خود مقدار زکوة را مالک باشد زکوة فطره را
ترک نکند هر چند اقوی استحباب زکوة است بر او و بر هر که قادر بر مقدار زکوة زیاده از یکنفر نباشد
و در صورتی که یکسر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از برای خود بدهد اول ببعض از عیال

خود

خود و هر یک از ایشان بدیگری بدهد و اخیر از همه میتواند بیکی از ایشان بدهد یا بخارج از ایشان و سنت
آخر و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف باشند و اگر در میان ایشان صغیری باشد مشکل است
و اظهر و احوط عدم عموم است و واجب است زکوة فطره بر کافر و صحیح نیست از او و اگر اسلام
اختیار کند در شب عید از او ساقط میشود بخلاف آنکه بیش از دخول شب عید اسلام اختیار نماید
واجب میشود و همچنین است حکم طفل هر گاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود و مملوکی
و امالک شود و مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن
قربت و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن وجوب احوط است   در بیان
اشخاصی که بر مکلف واجب است زکوة ایشان را بدهد و واجب است دادن زکوة از برای   و
هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه مطلقا چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا
غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین واجب است زکوة مهمان بر مهمان کننده
لیکن خلاف شدیدی میباشد در تحدید مقداری از آن که موجب وجوبست و اظهر و احوط کفایت
حصول آنست در آخر جزئی از ماه بحیثیتی که هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند
عرفا هر چند هنوز غذاء او را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهمان نیز بدهد مگر در صورتی
که صدق عیلولت حاصل شود در عرف که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتی است که
برسم غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه بر
خودش واجب است و اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة مهمان نداشته باشد
هر چند بقرض کردن و نحو آن باشد واجب است بر مهمان که زکوة خود را بدهد اگر غنی باشد

چنانچه اگر نتواند مهمان کند بقرض و نحو آن داد و بدهد ساقط میشود از مهمان اما اگر نداد بنی بعید
نیست سقوط وجوب از او بلکه ظاهر اینست و اگر کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد
شود پیش از غروب آفتاب از روز آخر شهر رمضان هرچند بقدر کمی باشد واجب میشود بر آن شخص
زکوة آن فرزند یا بنده و اگر بعد از غروب آفتاب هرچند بقدر کمی و پیش از نماز عید باشد سنت است
دادن زکوة از او و اگر بعد از گذشتن نماز عید است ساقط میشود زکوة و هر کسی که زکوة فطره او بر دیگری
واجب شد زکوة از ذمه او ساقط میشود هرچند غنی باشد ولکن احوط در مهمان غنی آنست
که نیز بدهد چنانکه گذشت و در زنی که چیزدار باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را متعهد
متوجه باشد خلافست در تعلق وجوب زکوة بر زن یا سقوط زکوة از زن و شوهر هر دو و احوط
آنست که زن زکوة خود را بدهد در صورت مذکور هرچند سقوط مطلقا اقوی است مگر در صورتی
که شوهر نتواند زکوة او را داد هرچند بقرض و نحو آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن
زکوة خود را بدهد و اما اگر خرج زن با خودش باشد در صورت مذکوره واجب است زکوة خود
را بدهد هم چنانکه اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق است بنا بر اقوی و همچنین
است حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه شخص میباشند از قبیل پسر و پدر هرگاه خرج آنها
با خود ایشان باشد یا عیال غیر آنکسی باشند که نفقه ایشان بر ان واجب است و اما غلام هرگاه
عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج است بر مولی هرچند در وجوب بر آن
اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب است و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة
عیالان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان   در جنس زکوة

فطره

فطره و قدر آن و وقت اخراج و مصرف آن و در آن دو فصل است   بدانکه خلاف
است در جنس و قدر آن در میان اصحاب و اظهر در تعیین جنس آنست که مخصوص در قوت غالب
الناس است از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل بیرون کردن
زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بترتیب مذکور
و مراعات آن خوبست و اگر فقیر نوعی از انواع مذکوره از برای او انفع باشد سنت است اختیار آن
و اگر داد زکوة را از جنسی و بعد از ان معلوم شد نقصان آن واجب است اتمام آن از همان جنس
و مجزی نیست قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه فاقد قوت غالب باشد زکوة
دهنده چه نباشد و اولی است که اخراج قیمت از نقره بکنند هرچند فرق در میان طلا و نقره
بلکه فلوس نیز نیست در اجزاء بلکه غیر آنها از سایر اجناس بنا بر مشهور ولیکن احوط الاکتفاء بنقدین
است نظر بخروج از خلاف بعضی که حکم باختصاص نموده اند و معتبر در قیمت وقت اخراج است
نه وقت تعلق وجوب و بلد اعطاء است نه محل توطن و در اخراج از یکی از اجناسی که قوت غالب
باشد بالنسبة با دون آن در قیمت مثل نصف صاع خرما در قیمت یک صاع گندم خلافست و احوط
ترکست و جایز است از برای کسی که باید از چند نفر زکوة بدهد که هر یکی را از جنسی بدهد
ولیکن جایز نیست از برای یک نفر از دو جنس بدهد مگر بقیمت اگر مجزی بکنیم و در قیمت رجوع
بنرخ بازار باید کرد بنا بر اقرب و قدری که باید داده شود از برای هر نفری یک صاع است از
جمیع اجناس بنا بر اظهر و مقدار صاع گذشت در زکوة مالیه که هزار و صد و هفتاد درهم است
و آن ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن نیم من بوزن شاه جدید الا

بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع آنست

در وقت زکوة فطره و مصرف آنست

واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر شهر رمضان بنا بر اظهر و اشهر و جایز نیست

در نزد مشهور دادن زکوة را پیش از غروب مگر بروجه قرض لیکن در جواز تقدیم تا باول شهر رمضان

نحو قوتی میباشد و احتیاط در آن مرغوب است و اولی جدا کردن زکوة است در شب و افضل

و احوط تاخیر دادن زکوة است تا پیش از نماز عید و مشهور میان اصحاب بلکه احوط و اقوی عدم جواز

تاخیر دادن است از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و ان آخر وقت زکوة فطره است

و اگر تاخیر از ان نمود بدون افراز نمودن احوط آنست که بدهد بقصد قربت و قصد نماید که اگر

وقت باقی است اداء و اگر قضا باید داد قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تاخیر نمود از نماز و بعد

از نماز ظاهر شد فساد نماز وقت زکوة باقی است مگر آنکه ظهور مذکور بعد از خروج وقت

نماز باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید باینکه افراز کند از از مال خود واجب است رسانیدن

چه وقت زکوة بکذرد و چه نکذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر

فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و اگر تاخیر نماید بغیر عذر در حرمت آن دو قولست و احتیاط ظاهر است

و جایز است عزل کردن زکوة چه مستحق یافت شود چه نشود و مصرف زکوة فطره بنا بر اظهر و اشهر

مصرف زکوة مال است و اولی آنست که از ادر غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و احوط و اشهر بلکه

اظهر انست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر ندهند مگر در صورتی که جمع شوند فقراء این قدر که نفری

بکسی فطره نرسد که جایز است کمتر دادن و جایز است که بیک نفر اینقدر بدهند که غنی شود و

اولی آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب

واهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و مشهور میان اصحاب و احوط بلکه اقوی

انست که جایز نیست دادن زکوة بغیر اثنا عشری هر چند مؤمن یافت نشود و در جواز دادن آن

باولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه معطی هاشمی باشد

و واجب النفقه نبودن آن نیز حکم هر یک بنهجی است که در زکوة مال مذکور شد و همچنین نقل

کردن زکوة از بلدی ببلدی دیگر و لکن در اینجا صرف کردن از در بلد تاکید دران بیشتر است و اولی

انست که در زمان غیبت نیز د فقیه جامع شرایط فتوی که مامون باشد ببرند هر چند اگر خود

بار باب زکوة برساند در اینجا اشکالی نیست

در خمس و دران دو بابست

در انچه خمس بان تعلق میگیرد و در شرایط آن و دران دو فصل است

در بیان چیزهائی که دران واجب است و آن هفت چیز است

مالی است که از کفار حربی

در جهاد با ایشان بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه بنا

بر اقوی اینها در وقتی است که جنگ باذن امام علیه السلام باشد و اگر چنین نباشد و در حالت

غیبت باشد یا از برای مجرد غارت باشد نیز مثل سابق است و اگر ممکن باشد اذن از امام علیه السلام

مثل حال حضور امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت باسلام ظاهر آنست که مال مخصوص

امام باشد و مشهور میان اصحاب انست که در حکم مال مذکور است مال جماعتی که بر امام خروج

نمایند و در جنگ مال مذکور را عسکر جمع کرده باشند و در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله

از تصرف ایشان بیرون بیاورند دو قول است احوط بلکه اظهر بیرون کردن خمس آنست و تتمه

در حکم منافع گذشت

معادن است حتی نمک و گوگرد دران خمس است از گل سرخ و گل

سر شور و سنگ اسیا و اهک و گچ هر چند اظهر عدم جریان حکم معدن است بر انها لیکن ارباب
مکاسب خمس تعلق بانها میگیرد   گنج است و آن عبارت از مالی است که در زمین دفن کرده
باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد نه بجهت مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد
یا نه چه اثر اسلام بر ان باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامر باشد و خواه در بلاد اهل
اسلام لیکن در ینصورت خالی نیست از اینکه یا یافت شده است در ارض موات یا در خرابه
که مالک ندارد یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یابنده
است چه اثر اسلام برو باشد یا نباشد بنا بر اقوی و اما در صورت اخیر پس اگر مالک زمین
غیر یابنده باشد پس اگر علم دارد بر اینکه کسانی که مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان
مالک آن نبوده اند مالک میشود چهار خمس از او و یک خمس آن از ارباب خمس است و اگر علم
ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت
نماید باو بدهد بدون مطالبه بینه و اما اگر چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار
نماید بمالک سابق رجوع نماید اگر ادعای ملکیت نماید حکم آن حکم سابق است چنانچه اگر انکار
نماید حکم آن نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سایر مالکین   چیزهائی است
که از دریا بغوص و فرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فرو رفتن
بیرون بیاورند در ان خلاف است بعضی حکم انرا حکم غوص میدانند و لکن اظهر آنست که داخل
در ارباح و منافع کسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر چیزهائی
است که بغوص تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس دادن واجب است ولکن

در اعتبار نصاب و قدر آن خلافست و اقوی عدم اعتبار آنست   منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتساب و از انجمله است زیادتی آنچه تدارک نموده اند از برای سال
از خوراکی و غیر آن و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند قلیل باشد و از جمله اکتساب است
صید کردن و هیمه و علف جمع کردن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات
و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کتیرا کندن و عسل کوهی جمع نمودن و عملگی و فاصدی
نمودن و جعاله بر عملی گرفتن بخلاف مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة
و صدقه مندوبه و چیزی که بجهتی یا بوصیت منتقل شود بشخصی و نماء وقف و صیدی که بنمای
خود بیاید در خانه و بی زحمت بدست آید که در هیچیک اظهر اینست که خمس نیست و لیکن واجب
است در نماء اینها و در نماء مالی که خمس نیست از او داده باشد چه متصل باشد چه منفصل و در محض
زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در هیچ نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل
انکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود نه فروش انها یا اصلا منفعت در انها در نظر نداشت
و بهم رسید یا مالی بارث بکسی منتقل شد و بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانید متصل یا منفصل
یا منفعتی بر ان مترتب شد در وجوب خمس در انها محل اشکال است و اظهر عدم لزوم است و اگر
کسی جنسی از اجناس زکوی مثل نقدین و انعام سه گانه را بجنس کرده و بقدر نصاب بود و سال
زکوة بر انها گذشت واجب میشود بر او زکوة   زمینی است که ذمی انرا از مسلمان بخرد بنا بر اقوی
و اشهر میان متاخرین و بعضی ارض مذکوره را مخصوص بارض زراعت دانسته اند و بعضی حکم
را شامل مطلق زمین دانسته اند چه زمین زراعت باشد یا غیر زراعت و قول اول اقوی است و اظهر

اختصاص حکم است به بیع پس اگر منتقل شود بتوهیب و نحو آن خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد
و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبار او بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام
خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصا هرگاه متعلق
خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقدین و نحو آن یا بعض از اینها بشود و اگر جاهل
باشد ذمی بر تعلق خمس منشا ثبوت خیار نمیشود از برای او و اگر شرط نماید در عقد سقوط
خمس را شرط باطل است بلکه اقوی بطلان بیع است نیز و ساقط نمیشود خمس بفروختن زمین
بمسلم یا باقاله نمودن بیع یا باسلام آوردن بعد از بیع و فرقی نیست در زمین میان آنکه مفتوح
العنوه باشد یا نه بر تقدیر آنکه تجویز کنیم بیع مفتوح العنوه را هرچند بتبعیت آثار باشد

دویم مالی حلالی است که مخلوط بمال حرامی شده باشد

سیم معادن است و در بیان شرایط است

شرط است در قسم اول آنکه مال غصبی نباشد از مسلمانی یا از معاهدی و بعضی نیز شرط دانسته
اند اینکه بقدر پانزده مثقال صیرفی طلا یا بقدر قیمت آن باشد ولکن احوط و اقوی و اشهر
عدم اشتراط است در قسم دویم رسیدن بقدر پانزده مثقال صیرفی طلا یا بقدر قیمت آن
بنا بر قول بعض دیگر و احوط و اقرب عدم اعتبار نصاب است مطلقا و همچنین بیرون کردن آنچه
خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و اگر چیزی از
معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد شد بر آن زیادتی خمس
تعلق نمیگیرد چنانچه هرگاه چیزی یا سهم خمس داد و بعد از آن زیاد شد قیمت آنچه در نزد مالک
نماند و نقصان بهم رساند آنچه در نزد ارباب خمس بود بر او چیزی نیست و شرط است در قسم سیم

رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقدین است و در نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار
نصاب هر یک از نقدین و آنچه بعد از نصاب باشد چه قلیل باشد چه کثیر در آن واجب است
بدون اعتبار نصاب دیگر و اگر بقدر نصاب باشد قیمت آن در حال اخذ و بعد از آن نقصان
بهم رسد در قیمت آن و بالعکس اظهر اعتبار حال اخذ است و همچنین شرط است اخراج
آنچه خرج شده باشد در بیرون آوردن لیکن اگر بقصد چاه کندن و نحو آن موضعی را کند و
چیزی بیرون آمد اخراجات مذکور وضع نمیشود و شرط است در قسم چهارم نیز نصاب و وضع
مؤنت و اظهر آنست که نصاب آن بقدر سه ربع مثقال صیرفی است و اولی اشتراط فرو رفتن در
آبست هرچند بدون آن نیز خمس تعلق بگیرد لیکن آن داخل در ارباح مکاسب است و نیز ظاهر میشود
در عدم اعتبار نصاب در آن و در اخراج مؤنه سال از آن و شرط است در قسم پنجم آنکه از خرج
سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی
محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی وضع میشود و احوط عدم وضع است
و داخل میشود در اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و
مسکن و رخت خواب و غیر اینها از آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع
اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر سال بناید خمس اینها و امثال اینها را داد و از جمله اخراجات
صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج
مستحب و در اینها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و از آن
جمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آن سال و خصوصا خسران

در بیع و تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله مؤنه است تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد و لیکن احوط اخراج خمس آنست و همچنین از مؤنه
است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آن سال بهم رسد
و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال معذور شود
از دَین محسوب نمیشود چنانچه اگر تأخیر نماید از روی عصیان بر او محسوب نیست و دین و خسران در آن
سال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر قدرت بر ادای آن حاصل نشده مگر در این سال بخلاف
آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن و تأخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این
تقدیر از مؤنه محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه تعلق گرفته باشد و مستقر
شده باشد و تأخیر نموده باشد هر چند بعد وجهی که بایست صرف اخراجات سفر شود تلف شود
و اگر کسی اخراجات او بتواند بگذرد از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارثی و نحو آن ایا باید اخراجات
از جمیع وضع نماید یا از منافع یا از غیر آن اخیر اظهر و احوط است و معتبر در سال در اینجا سال قمری کامل
است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم و معتبر نیست در وجوب خمس این قسم نصاب بلکه
در غیر این قسم نیز مگر در آنچه ذکر شد در آن نصاب و نه انقضاء سال نه در این قسم و نه در سایر اقسام لیکن
در این قسم جایز است تأخیر تا آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوری است
و در قسم هفتم معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن بنابر اشهر و اقوی و اما اگر مالک و قدر آن هر دو
معلوم باشد باید رد شود بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار را بداند بعد از یأس از مالک باید تصدق
نماید از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسادات بدهند یا بعوام و حاجت بتولیت

فقیه جامع الشرایط یا اذن او نیست لیکن احتیاط خوبست و بعضی تصریح نموده اند باینکه این قسم
مشهور بردّ مظالم است و بعضی مشهور دانسته اند این قسم و قسم اول را باین اسم و این اختلاف ثمری
در حکم ندارد مگر در مثل وصیت و اگر بداند مالک را و نداند مقدار او را محتمل است وجوب اقل لکن
اقوی و احوط وجوب دفع ازید است و بر این تقدیر لازم می آید صلح اجباری اگر مالک و مدیون
هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نگذرد   در کیفیت قسمت و مصرف
خمس و شرایط ارباب خمس و نحو آنست و در آن دو فصل است   در بیان کیفیت قسمت
و مصرف مشهور میان اصحاب آنست که مال خمس بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام
علیه السلم است و آن در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر علیه السلم است و سه سهم
دیگر یک سهم از ایتام و یک سهم از مساکین و یکسهم از ابن السبیل است و بعضی گفته اند که باید
پنج سهم بشود که دو سهم آن از امام علیه السلم است و سه سهم از اشخاصی که ذکر شد و قول اول اقوی
است و بعضی از اخبار دلالت میکند بر مختص بودن خمس قسم پنجم با امام و اظهر عدم فرق است
در میان اقسام در مصرف   در بیان ارباب خمس و نحو آن شرط است در صحت خمس نیت
بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است
و احتمال دارد لزوم نیت ولی و آن از حاکم شرع یا گیرنده و اقوی عدم اعتبار است و سایر احکام نیت بنحوی
که در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او خمس از سهم امام و سایر حصص لیکن
اظهر عدم تعیین است در میان سایر حصص و اگر تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست
عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن و شرط است در اصناف غیر امام اینکه اثنا عشری باشند بنا بر

اشهر واولی واما عدالت شرط نیست در اینجا بی اشکال وهمچنین شرط است که از اولاد هاشم
که جد پیغمبر صلوات الله علیه وآله است باشند هرچند از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلم
نباشند وکفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن ودر نزد مشهور شرط است در انتساب
اینکه از طرف پدر بهاشم منسوب باشد وانتساب از طرف مادر کفایت نمیکند وان اقوی
است ونیز انتساب بسبب زنا بخلاف ولد شبهه که بان میتوان داد وشرط است در ابن سبیل
احتیاج در بلدی که خمس میگیرد نه در غیر آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت ودر اعتبار فقر در یتیم خلاف
است واحوط واشهر واظهر اعتبار است وواجب نیست که سهم هر صنفی از سه سهم را به سه نفر
وبیشتر برسانند بلکه بیکنفر از هر صنفی سهم آن صنف را میتوان داد ومشهور آنست که واجب نیست قسمت
بر همه اصناف بلکه هرگاه تمام نصف را بیک نفر از ارباب سهام برسانند کافی است واولی آنست
واحوط که سهم هر صنفی را بارباب آن صنف برسانند هرچند عدم لزوم اقوایست وجایز نیست
زیاده از مؤنه سال بفقرا سادات وایتام دادن چنانچه جایز نیست بابن السبیل از ایشان زاید از حاجت
دادن ومعتبر در سال فقر از وقت دادن خمس است وفرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور
امام وحال غیبت ونه در میان سهم امام ع وغیر امام ع واقوی جواز رسانیدن مالک است سهم غیر امام ع
را بارباب آن واظهر وجوب رسانیدن سهم امام ع است بارباب خمس از باب تتمه اخراجات
ایشان واشهر واظهر آنست که ولایت این سهم با مجتهد عادل است واگر ممکن نباشد رسانیدن
باو نیز حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است ولی عدول مؤمنین در آن برسانیدن از باب تتمه
چنانچه گذشت بلکه خود نیز میتواند داد   در بیان سایر صدقات است واجب نیست

تصدق

تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب شود وحکم اینها را
بعد از این مذکور میشود ولکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت وگنجایش حال شخص در
چیزهای ودر این خصوص آیات واخبار بسیار وارد شده است حتی وارد شده است در بعضی
اخبار در بیان تصدق غیر واجب که اختیار مکن نفس خود را بر نفس برادر مؤمن خود با آنچه او بان احتیاج
بیشتر باشد وشرط است در استحباب مذکور بلوغ وعقل وجواز تصرف در اموال ونیت قربت ومعنی
آن گذشت وایجاب وقبول هرچند فعلی باشد وقبض باذن مالک وجایز نیست پس گرفتن تصدق بنا
بر اشهر واحوط واقوی وافضل در تصدق کردن آنست که مخفی باشد مگر آنکه متهم شده باشد در میان
مردم بترک مواساة یا آنکه قصد او اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را واما در تصدقات واجبه
افضل آنست که مخفی ننماید رسانیدن آنها را بارباب آنها وسنت است ابتدا بچیز دادن پیش از
سؤال ومخفی شدن از فقیر بجهتی یا بطلبی تا آنکه عارض نشود فقیر را مذلت وسنت است بسیار تصدق
نمودن در وقت حاجت ودر ماه رمضان وبر اقارب خود خصوصا ایتام ایشان وبر بنی هاشم خصوصا
بر علویین از ایشان وسنت است تصدق نمودن در اول روز واول شب ودر روز جمعه در ماه
رمضان وبدست خود دادن خصوصا از برای مریض وامر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا
کند از برای او وسنت است بذل نمودن چیزی که در نزد او محبوب باشد واختیار نمودن از برای تصدق
کردن برگزیده اموال را ومساعدت نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر در حدیث است که اگر جاری شود معروف
بر هشتاد کف هر آینه اجر داده میشوند جمیع از غیر آنکه کم شود صاحب او را چیزی وسنت است تقبیل نمودن
ایشان دست خود را بعد از تصدق کردن وتقبیل نمودن آن چیزی که تصدق نمود بعد از دادن بفقیر ومکروه

است اظهار احتیاج و فقر و موکد است کراهت در سوال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سایل
و از جمله تصدقات اکیده تصدق نمودن بالیست خصوصا هرگاه سرد باشد در حدیث صحیح است
از حضرت صادق علیه السلم که هر کسی که بپاشا ماند برادر موضعی که یافت در آن موضع مثل
کسی است که آزاد کرده باشد بنده را و کسی که بپاشاماند در موضعی که یافت نشود در آن آب
مثل کسی است که احیا نماید نفسی را پس گویا احیا نموده است ناس را جمیعا و در حدیث دیگر
است از حضرت امیر المومنین ع که اول چیزی که ابتدا میشود بآن در آخرت صدقه آبست
یعنی دادن و در حدیث دیگر است از آن جناب که افضل صدقه سرد کردن جگر گرمست و نیز
در حدیث است از حضرت باقر علیه السلم که فرمودند جناب اقدس الهی دوست میدارد سرد کردن
جگر گرم را و کسی که بپاشاماند جگر گرمی را از بهیمه و غیر بهیمه سایه می اندازد او را جناب اقدس
الهی در روزی که نیست سایه مگر سایه او و ظاهر جواز تصدق است بلکه رجحان آنست باهل ذمه
خصوصا هرگاه خویش شخص باشند و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اصناف اهل اسلام و
جایز نیست زکوة گرفتن بر بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوتی که از بنی هاشم باشد و بعضی ملحق
نموده اند اشخاصی را که منسوب بمطلب برادر هاشمند باولاد هاشم در حکم مذکور و آن ضعیف
است و حرام نیست صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات و کفارات و نحو آنها بنابر اقرب و احوط
ترک دادن و گرفتن است هر چند اقوی جواز است اما صدقه مندوبه جایز است
دادن و گرفتن آن از برای ایشان بدون اشکال.

در صوم و آن در لغت مطلق امساک است و بحسب شرع امساک از امور یست که می آید و
شرعیت آن از ضروریات ملت است چنانچه فضیلت آن در نهایت وضوح و ظهور است و شهادت
میدهد بر لوازم فضیلت آن لوازم آن از اینکه دور میکند صاحب خود را از رذایل شهوانیه و ضعیف
میکند قوای حیوانیه ردیه را و بخاطر می آورد اهوال قیامت را و آنچه بر فقرا و عجزه میکند از گرسنگی
و تشنگی و دور میسازد شخص را از امتلائی که باعث خواب و کسالت در عبادت و دوری از معارف
حقه و درجات عالیه میشود و آن از امهات مفاسد است چنانچه خلاف آن از امهات سعادات
است علاوه بر اینها در اخبار نبویه و رضویه صلوات الله علیهم اجمعین انواع فضایل از برای
آن مذکور است از آنجمله آنکه از امکل نفس و مبعد از شیطان شمرده اند چنانکه بعد میان مشرق و
مغرب شمرده شده و از چیزهائی که بنای اسلام بر او گذارده شده و نیز تالی نماز و ولایت اهل بیت
علیهم السلم میباشد و سپر از آتش و زکوة از برای ابدان شمرده شد و از آنجمله روزه دار در عبادت پروردگار
است هر چند در رخت خواب خود خوابیده باشد مادامی که مسلمانی را غیبت نکند و خواب روزه
دار عبادت شمرده شده است و سکوت و نفس کشیدن او تسبیح و عمل او مقبول و دعای او مستجاب
و از آنجمله آنست که بنده روزه میگیرد متقربا الی الله تعالی پس داخل میکند او را جناب احدیت به بهشت
و می آمرزد او را بروزه یک روز و در حدیث است که از برای خدا تعالی ملائکه می باشند که موکل اند
بدعا نمودن از برای روزه داران و مرویست که مومن هرگاه یک روزه بگیرد از شهر رمضان را
تقربا الی الله تعالی واجب میسازد خدا تعالی از برای او هفت خصلت بیرون میکند حرام را
از جسد او و نزدیک میکند او را برحمت خود و کفاره قرار میدهد آنرا از برای خطیئه آدم علیه السلم و

سهل میکند برا او سکرات موت را وایمن میکند او را از کرسنکی روز قیامت وتشنکی آن وعطا می
کند او را برات از آتش واطعام مینماید او را از طیبات جنت ونیز در اخبار مذکور است که نیست
روزه داری که حاضر شود قومی واکه چیز میخورند مکر آنکه تسبیح میکند اعضای او ودرود میفرستند
برا او ملائکه وکسی که روزه بکیرد در روزی از شدت حرارت پس برسد او را تشنکی موکل میکند
خدای تعالی باو هزار ملک که تسبیح نمایند روی را وبشارت دهند او را تا آنکه افطار نماید می
فرماید جناب احدیت که چه خوش است بوی تو وچه خوش است بوی اخلاق تو ای ملائکه من
شاهد باشید که من آمرزیدم او را ودر حدیث قدسی است که صوم از برای من جزا میدهم از برای
او وروزه منقسم میشود بواجب ومندوب ومکروه وحرام واز برای هریک اقسام چند میباشد
که خواهد آمد ومطالب متعلقه بان در ضمن چند مبحث ذکر میشود   در شرایط وکیفیت
واحکام آنست ودران چند بابست   در بیان شرایط ولواحق ودر آن دو فصل است ا

در شرایط وجوب وصحت شرط است در وجوب روزه چند چیز

بلوغ وعقل ومراد از هریک کذشت در مباحث نماز وخنثی مشکل در بلوغ در حکم مذکر است نه
مونث ٣ مسافر نبودن بسفری که نماز در آن قصر باشد وآن نیز معلوم شده در سابق
٤ سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری که برسد شخص بسبب افطار بر نفس محترمی یا عرض
محترمی یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند متحمل آن شد
عادة مثل آنها ٥ سلامتی از اغمائی که غالب بر حواس شده باشد بنا بر اظهر وشرط است در صحت
نیز چند چیز ١ آنچه شرط است در وجوب مکر بلوغ که از طفل ممیز روزه صحیح است وواجب

نیست ومی‌آید ٢ و ٣ ایمان واسلام ومراد از هریک کذشت در مباحث نماز ٤ انکه آن
زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر واضحی نباشد وزمانی که نجائش بکاه ویکروز نداشته باشد
نباشد در جائی که دو ماه متتابع واجب باشد وهمچنین در شهر رمضان که روزه غیر ان دا واقع
نمیشود دران پس اکر روزه غیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نماید نه از ان محسوب میشود ونه
از ماه رمضان ٥ انکه کسی که روزه سنت میخواهد بکیرد باید قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن
نیز مثل کفاره ان وغیر آن در ذمه او نباشد اکر قضاء از غیر نباشد واکر استیجاری باشد بلکه مطلق
محل بنا بر اقرب ضرر ندارد ٦ اذن از برای غلام بلکه مطلق مملوک وزن در روزه مستحب
واما در واجب موسع اظهر عدم اعتبار اذن است بلکه مخالفت ضرر ندارد ومراعات احتیاط خوبست
دران ودر ولد بالنسبه بوالد بلکه والدین هرچند دور نیست بلکه قوی است اشتراط صحت
روزه سنت از او بعدم نهی ایشان وخصوصا اکر علم بتألم ایشان بهم رساند ٧ اجتهاد یا تقلید
در حکم اصل آن روزه که میخواهد اتیان بان نماید جز و شرط اکر مثل ضروری نباشد وجوب روزه شهر
رمضان بلکه هرکاه علمی نیز باشد ضرر ودور نیست تقلید واین حکم مطرد است در جمیع عبادات پس
اکر سهل انکاری کند کسی واخذ مسایل روزه نکند وتورک در روزه را انداند یا اخذ نماید از کسی که
نباید اعتماد باو نماید بمجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند وهمچنین است حکم در غیر
روزه از سایر عبادات بلی اکر غافل محض باشد ودر واقع از انچه امساک نموده باشد وجوب قضا
دلیل ندارد لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه وچه نماز وچه دعا وچه غیر اینها
نیست تقلید همین که بداند عدم حرمت انرا ومطلع بر قول باستحباب شود از هرکه باشد از علماء یا

حدیثی در استحباب آن ببیند یا قول بوجوبی باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد کفایت
در رجحان فعل آن میکند واز این باب است آنچه در کتب شیعه باشد از سنن اما بشرایط مذکوره
واحتیاج به تقلید در خصوص آن نیست ۸ نیت قربت چنانچه در مباحث نماز گذشت
پس واجب نمیشود روزه ونه صحیح است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ بجهت
آنکه صبی وصبیه هرگاه ممیز باشند اصح آنست که عبادت ایشان شرعی است نه تمرینی پس
نیت استحباب بکنند لیکن اگر قصد وجوبی که ثابت بر مکلفین است بکنند خوبست با اینکه شاعر
شوند ازو وصحیح روزه از کسی که در خواب باشد هرگاه نیت کرده باشد وبعد از آن خوابیده
باشد مطلقا چه فرو گرفته باشد خواب او تمام روز را یا نه وملحق نموده اند بعضی بنایم بیهوش را واصح
عدم الحاق است خواه مسبوق باشد بیهوشی تمام روز را یا نه ومثل بیهوش است دیوانه وابنها در وقتی
است که نیت پیش واقع شده باشد بخلاف آنکه چنین نباشد صحیح نیست از هیچیک واما حایض
ونفسا پس صحیح نیست از ایشان صوم بخلاف مستحاضه که اگر آنچه هست برون غسلهای روز وشب
بجهت نماز بعمل بیاورد روزه او صحیح است واحوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن
وتغییر دادن پنبه ونحو آن لکن اظهر عدم توقف صحت روزه است بر غیر غسل واما آنچه موقوف است صحت
روزه بر آن از اغسال ظاهر آنست که غسلهای روز است وهمچنین غسل شب گذشته اگر قبل از فجر غسل
کند اظهر کفایت آنست در صحت روزه واما غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد
هرچند احوط مراعات آنست نیز وهمچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر وعصر خون ببیند
شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم مبطل روزه

نیست هرچند نا اینکه ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است وشرط نیست
تقدیم غسل نماز فجر بر فجر نیست در شرطیت غسل در میان کثیره ومتوسطه واما وضو در استحاضه
قلیله شرط نیست قطعا واما مریض وآنچه نحو آنست صحیح نیست از ایشان روزه اگر متضرر شوند
ومعتبر است در تضرر علم یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند در وجه قوی واحتیاط احسن
است وکافی است در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد قول آن هرچند کافر باشد
واما مسافر پس صحیح نیست از آن روزه واجب مگر سه روز بدل هدی وهیجده روز بدل بدنه از برای کسی
که بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمدا وروزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضر
وسفر هر دو یا سفر تنها که صحیح است واما در روزه مندوب سه قول است وقول بکراهت مگر در سه
روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لکن احوط ترکست واگر روزه بگیرند صاحبان اعذار
سابقه مجزی نخواهد بود از برای ایشان و واجب است بر ایشان قضا مگر مسافری که جاهل بحکم باشد
پس مجزی است روزه آن وان اظهر عدم الحاق ناسی است بان واگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای
روزه بمسئله واجب است افطار نمودن وجاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا نداند
بودن چیزی را سفر دو لواحق است باید افطار کند حایض ونفسا هرگاه حاصل شود
عذر ایشان در جزئی از روز هرچند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از فجر وواجب
نیست بر طفل در وقتی که بالغ شود وکافر مسلم شود در اثنای روز تمام کردن روزه بنا بر اظهر واشهر
لیکن مستحب است بر اولی تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد وبالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در طفل عدم
ترکست مطلقا وبر کافر اگر پیش از زوال داخل در اسلام شود وافطار ننموده باشد وهمچنین است حال بیمار

و مغمی علیه اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثناء روز و اما مریض و مسافر پس اگر بری از مرض بهم رساند مریض و حاضر شود مسافر پیش از زوال و افطار ننموده باشند پیش از برء و حضور واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است بلکه مستحب است بر ایشان امساک نمودن از مفطرات و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذری ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند مطلقا چه پیش از زوال باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اظهر آنست که اگر خارج شود قبل از زوال واجب است افطار نماید مطلقا چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه و لیکن احوط آنست که سفر ننماید قبل از زوال مگر در صورتی که نیت سفر را در شب نماید و با عدم نیت در شب تمام نماید و روزه را قضا کند و افطار کنند مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر و همچنین است حکم کسی که ناخوشی عطاش داشته باشد و آن دردیست که صاحب او سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و فرقی نیست در حکم او در میان تعذر روزه و تعسر آن و لیکن واجب است بر هر یک از مرد پیر و زن پیر و ذوی العطاش آنکه تصدق نمایند از هر روزی بمدی از طعام بنا بر اظهر و اشهر و مستحب است که دو مد باشد و بعضی قایل بوجوب شده اند و آن ضعیف است و مد چهار یک صاع است و صاع را دانستی در زکوة فطره و اولی آنست که گندم بدهد و وجوب تصدق در اینها مخصوص است بصورت تعسر و مشقت بنا بر اقوی چنانچه اقوی در ذوی العطاش اختصاص آنست بصورت یاس از برء از مرض و معاودت یاس حکم اهل خبره است اما اگر امید زوال آن باشد اظهر عدم لزوم تصدق است چه بعد برء از آن حاصل

شود چه نشود لیکن احوط عموم حکم است در جمیع صور مذکوره از اصناف سه گانه و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر مطلقا چه بر ایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه لیکن در صورت اول احوط قضا کردن است و اما ذو العطاش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب است اگر برء حاصل نشود و جایز است بر آن که آب سیر بخورد بنا بر اظهر و بعضی گفته اند که اکتفا کند بقدری که دفع ضرر کند و آن احوط است و همچنین واجب است افطار نماید بر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد و زنی که شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و برسد بر ضرر طفل بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه برسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر دیگر و هر یک بسبب و تصدق نمایند زن عوض هر روزی بمدی از طعام و قدر آن گذشت و قضا کند بعد از زوال عذر و هرگاه خوف داشته باشد از ضرر بر نفس خود ایشان اشهر و اظهر سقوط صدقه است و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد بدلی از برای مرضعه بار فع ضرر از طفل روزه را نمیتواند افطار نماید و لازم است که تصدق از مال خود مرضعه باشد و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان باطل است و مسقط قضا نیست در موردی که قضا داشته باشد

در بیان ماهیت و کیفیت روزه و در آن چند فصل است

در اینکه متعلق نیت است اما حقیقت آن بنحویست که گذشت در مباحث نماز بآنکه کفایت میکند قصد بفعل معین تقرب الی الله و ضرور نیست در آن اخطار و نه تعیین چیزی از مشخصات آن فعل و وجه آن و صفات آن مگر اینکه محتاج باشد بتعیین فعل بآن در نظر مکلف و شرطیت آن در اینجا

اظهر است از نماز و مثل آن و ترك آن مبطل روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مکرر و مثل یوم الشك
اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان
اینکه امساك میکنم از اموری که می آید قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بداند که ماه رمضان
است و اگر نداند و روزه بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بوده کفایت
میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضان است در این حکم و در عدم حاجت بتعیین با علم
بان نذر معین و عهد و یمین و استیجار و اما کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب محتاج است
بتعیین و اما وقت نیت پس در شب است هر چند در جزو آخر آن باشد و کفایت میکند هر گاه در
اول طلوع صبح صادق است داعی بر امساك مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی
آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن در تحصیل اول الجزو نه مقارن نجی اخطار نمودن صورت
روزه را در ذهن و اگر ترك نماید نیت را عمدا تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر آن
واجب است و در وجوب کفاره خلافست و اقوی عدم وجوبست و هم چنین باطل است
روزه هر گاه در شب نیت کند که فردا افطار میکنم و هر گاه بعد از نیت فعل منافی روزه را
بعمل بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور نیست هر چند آن فعل جماع باشد
اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار اما در حال
اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزه اول ماه رمضانست یا آن روز روزیست که نذر معین
نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقی است تا ظهر بنا بر اشهر و اظهر و واجب
است بر کسی که علم بهم رساند بوجوب روزه آن روز یا بخاطرش آید بعد از نسیان فورا نیت کند و اگر نه

روزه او باطل است و اما غیر روزه معین واجب از قضای روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما
روزه واجب پس جایز است تجدید نیت در آن تا بزوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح
است و بزوال وقت نیت منقضی میشود بنا بر اظهر و اشهر و اما روزه مندوب پس در جواز نیت قبل از زوال اشکالی
نیست و اما بعد از زوال پس اظهر و اشهر جواز نیت و صحت آنست تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از
نیت چیزی مانده باشد و کفایت نمیکند نیت پیش از دخول ماه رمضان چه یك روز چه بیشتر بنا
بر اقوی و اشهر جایز است در اول شهر رمضان نیت روزه که تمام ماه را نماید و اکتفا بآن نماید در
نزد مشهور و قدما و احوط جمع میان آن و تجدید نمودن در هر شب است به نیت علیحده هر چند اظهر
کفایت بهر یك است و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر
و نه واجب باصل شرع و نه بنذر و نحو آن و نه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد
مثل یوم الشك یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر معین
غیر آن بجهل یا سهو اسقاط مینماید از او این مطرد است در هر نذر معینی و در حکم آنست عهد و یمین
و بر تقدیر سهو و جهل فرقی نیست میان روزه واجب و مندوب در اجزاء و اسقاط و بر هر تقدیر
کفایت نمیکند روزه مذکور از آنچه نیت شده بنا بر اظهر و سنت است روزه روز سی ام شعبان
و هر گاه شك عارض شود میان آنکه از شعبانست یا از رمضان با خبار منجمین یا شهادتی که بآن رؤیت
ثابت نشود بلکه مطلقا هر چند بسبب شکی ظاهر نشود و اگر نیت نماید یوم الشك را از ماه رمضان منعقد
نمیشود بنا بر اشهر و اظهر و هم چنین هر گاه تردید نماید میان روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشك
ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت روزه پس اگر پیش از زوال باشد و مفطری بعمل نیاورده

باشد مجدد بدنیت کند وآن مجزیست از روزه ماه رمضان واکر بعد از ظهر معلوم شود واجبست
امساک کردن وقضا کرفتن عوض از او واکر نیت روزه نماید وغافل شود از ان روزه روز یا مجنون باید در روز
یا فراموش نماید روزه را در روز بر و چیزی نیست وروزه او صحیح است بی اشکال واما اکر نیت
مفطری نموده باشد در یکی از احوال مذکوره وافطار بعمل نیاورده باشد در ان اشکال وخلاف است
لیکن اظهر اتحاد است با سابق در حکم واین در وقتی است که نیت خروج در ثانی حال نموده باشد بخلاف
انکه اکر نیت خروج او روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریا بمعنی از ان نماید روزه او باطل است
واکر طفل مجدد بلوغ برسد پیش از زوال المجدد نماید نیت روزه را وروزه او مجزیست بخلاف انکه
اکر بعد از زوال المجدد بلوغ برسد مجزی نیست او روزه واجب ونیز واجب است بر او قضاء

در بیان انچه باید از ان امساک نماید ودر زمان روزه از محرمات که اکر بفعل آورند روزه باطل میشود
وان ده چیز است ۱. و ۲. اکل وشرب که هر یک مفسد روزه وموجب قضا وکفاره است
مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان وآب وچه غیر معتاد مثل خاک وسنک ریزه وفشرده درخت
که عادت جاری نشده باشد باکل وشرب انها چه اکل وشرب متعارف باشد وچه غیر متعارف
هر چند ماکول ومشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بن دندانها میماند اظهر آنست
که مبطل است نیز واکر سهوا فرو برد اظهر عدم بطلان است هر چند مقصر باشد در خلال کردن
ولیکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضا نمودنست بر تقدیر ترک وخلال مبطل نیست
وفرو بردن آب دهن هر چند طعم بهم رساند از مثل قند ران ومصطکی بشرط انکه جزئی از اجزاء
انها در اب دهن یافت نشود وفرقی نیست در حکم آب دهن میان انکه چه فرو برد بطریق عادت

باجمع

باجمع نماید در دهن وفرو برد لیکن در دوم ترک اولی است وهمچنین در فرو بردن نخامه ونخاعه هر
چند مفطر بودن انها خلاف ظاهر است واکر بیرون آورد اب دهن با نخامه را یا نخاعه را وفرو برد
مبطل است بنابر اشهر واظهر وهمچنین است آب دهن غیر ومضر نیست مکیدن انکشتر بجهت
رفع تشنکی وغیر آن وهمچنین جاییدن طعام بجهت طفل ودانه ونان در حلق مرغ وکبوتر ومحفوظ نمودن
در میان دهان وچشیدن نمک آش وامثال آن مادامی که عمدا چیزی را فرو نبرد واحوط واولی
ترک این امور است بدون ضرورت وحاجت بجهت انکه بعضی حرام دانسته اند وبعضی مکروه و
اکر بدون اختیار بحلق او فرو رفت در این مواضع باطل نمیشود روزه هر چند بجهت فرضی صحیح ننموده
باشد ولکن احوط ترک اخیر است وجایز است مضمضه کردن از برای صائم بنابر اشهر واظهر هر
چند بجهت غیر وضوء باشد بلکه هر چند بجهت خنک شدن باشد ولکن افضل ترک آنست در غیر
وضو ومکروه است که مبالغه وتکرار کند ومستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهان
را بیندازد وهر کاه کسی مضمضه کند وآب بحلق او فرو رود پس اکر عمدا فرو برد روزه او باطل است
وموجب قضا وکفاره است واکر عمدا نباشد پس اکر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست
وهمچنین است اکر بجهت مداوا یا ازاله نجاست بکند بنابر اظهر وبعضی ملحق کرده اند بان مضمضه بعد
از اکل چیز خوردن را وآن قریبست واما اکر در وضوی نافله باشد اظهر لزوم قضاء است وهمچنین
است اکر مضمضه را بعنوان عبث ولغو یا از برای خنک شدن کرد وآب بحلق او فرو رفت
واما استنشاق پس اکر بسبب آن داخل شود آب در حلق اظهر آنست که بر او چیزی نباشد
بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست وجایز است سواک نمودن حتی بچوب تر بلکه سنت است

مطلقا ولکن اگر سواک نمود مسواک را بیرون نیاورد مادامی که مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب
از او فرو نبرد و جایز است دوا داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست بنا بر اقوی
و همچنین دوا در جراحت ریختن بنحوی که بجوف برسد یا امر نماید احدی را که چیزی باو بزند مثل
نیزه که فرو برد در شکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکور است بنا بر اقوی چیزی در دماغ
کردن بنحوی که وارد حلق و داخل در جوف شود ۳ جماع است و آن مفسد روزه است
چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر انزال بشود و چه نشود
چه در فاعل چه در مفعول هر چند مفعول مرد باشد بنا بر احوط و اشهر بلکه بنا بر وجه قوی و
همچنین در فرج حیوانات بنا بر اشهر و اظهر و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست ۴
کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی
مبطل است که بداند کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن
نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره
و اگر نسبت بدهد حکم و اخبار را برسول یا ائمه علیهم السلام بمجرد دیدن در بعض کتب اموات یا شنود
از کسی که قابلیت تقلید نداشته باشد یا بگوید قبل از اجتهاد بمجرد اطلاع از جمعی از فقها که مشکل است
و همچنین اگر بگوید که حکم غسل چنین و نماز و روزه چنان است و امثال آن لیکن اظهر در اخیر عدم
ابطال است چنانچه در اول نیز دور نیست عدم ابطال و اظهر آنست هرگاه نقل کند که فلان که
یکی از مجتهدین است فلان چیز را حکم میداند و حال آنکه آن مخالف واقع باشد بلکه هر چند خود
او نیز مخالف واقع بداند و احوط الحاق نمودن فاطمه زهرا است بسایر معصومین علیهم السلام

هرچند

هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام موجب قضا و کفاره نمیشود
بنا بر اظهر ۵ ارتماس است در آب که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است بنا بر اظهر و
حاصل آن بفرو رفتن در آب ملکه بفرو بردن سر است در آب هر چند بدن یا موی سر بیرون باشد از
آب بنا بر اقرب و فرقی نیست در میان آنکه منافذ سر مسدود باشد یا نباشد و نه در میان روزه
واجب و مستحب در افساد و نه در میان آنکه بدفعه غوطه در زیر آب کند یا نه مگر آنکه هر جزئی را
دو وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر نه حرام است و نه مفطر
پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل است اینها همه بر تقدیر عمد بودن ارتماس
است و اما اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود
و مبادرت ننماید به بیرون آوردن سر از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید
سهوا در آب غصبی صحیح است روزه آن و باطل است غسل آن ۶ رسیدن غبار بحلق و حد آن
مخرج خاء معجمه است چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام باشد مثل خاک لکن نه مطلقا بلکه اگر برسانیدن
خود باشد از او یا باعث شدن بر فعلی که آن موجب رسیدن باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار
باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در
حلق داخل شده است یا آنکه بسبب هوا آن برسد بحلق بدون شعور و مضر نیست و چنین است هوا و باقی
ماند که آیا معتبر است در غبار غلظت چنانچه جمعی اعتبار نموده اند میگوئیم اگر مراد از غلظت آنست که
احساس شود غبار اعتبار آن حق است بخلاف آنکه اگر زاید از آن اراده شود مشکل است نظر بعموم
نص یا اخبار بعمل و بعض اجماعات منقوله پس اظهر و احوط عموم است و جمعی الحاق نموده اند دود و

بخاری را که غلیظ باشد و احوط اجتناب است هرچند در لزوم آن شک است ٧ قی کردن و آن
موجب قضاء است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی نماید بر او چیزی نیست و اگر بطریق
ضرورت شده اثم نیست لکن مفسد روزه است و مدار در قی بر صدق عرفی است نیست از این
باب بیرون آمدن هسته و کرم و نحو اینها بنا بر اقوی و همچنین اگر غذا یا آب بیرون آید بحلق
و بر گردد و مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید آنرا بریزد و اگر عمدا فرو برد موجب قضا و
کفاره میشود بنا بر اظهر ٨ استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع مطلقا چه بتوسط
خود باشد بدست و غیر دست و چه بتوسط غیر مثل زوجه یا کنیز یا غیر ایشان بملاعبه یا ملامسه
یا قبله یا نحو آن و آن موجب قضا و کفاره است بنا بر اظهر و همچنین است فعلی که موجب انزال شود عادة
هرچند قصد انزال بآن نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی بیرون نیاید آن مفسد
روزه نمیباشد لیکن آن فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی خلافست
که آیا موجب قضا و کفاره است یا نه و اظهر اینست که اگر قصد او انزال باشد یا آنکه عادت او خروج
منی باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه بحلال باشد چه بحرام و الا نه موجب قضاء است و نه
کفاره و همچنین است حال گوش دادن بصدای زن و سخن او و تخیل جماع و نحو آن هرگاه باعث
خروج منی شود احتقان بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب
قضاء است بلکه موجب کفاره نیز بنا بر اظهر و اما بجامد پس نه حرام است و نه موجب قضا و
کفاره بنا بر اظهر بلکه مکروه است لکن احوط ترک است ١٠ بقاء بر جنابت است عمدا تا بطلوع فجر چه
جنابت باحتلام بهم رسیده باشد یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره

است

است بنا بر اشهر و اظهر و این حکم جاریست در روزه شهر رمضان و قضاء آن نیز در جمیع اقسام صوم حتی
در صوم مستحب بنا بر اصح و ملحق میشود ببقاء بر جنابت بقاء بر حیض و نفاس و استحاضه و تفصیل
آن گذشت لیکن ظاهر ترتب قضاء است در اینها نه کفاره بنا بر اقرب چنانچه اظهر اختصاص
حکم اینها است بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضاء شهر رمضان و اما غسل مس میت ظاهر عدم وجوب
آنست و مثل بقاء بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد عدم غسل یا با تردد در آن بنا بر اقوی
و همچنین است نومی که بعد از نوم مسبوق بر جنابت باشد چه عازم باشد بر غسل و چه نباشد
و مثل نومه ثانیه است نومه اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح یا متردد باشد در
غسل نمودن و غسل ننمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش از صبح یا از آنکه شب
صوم است مشکل است حکم بوجوب قضا و اظهر عدم وجوب کفاره است بلکه قضا آن نیز و الاظهر
اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر آن غسل واجب است تیمم نماید بنا بر اقوی و احوط و بر این تقدیر
خلافست در اینکه واجب است بقاء بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح یا نه و اول احوط است هرچند
در تعیین آن اشکال است و همچنین است کلام در آن هرگاه محدث بحدث اصغر دیگر شود باقی ماند
در مقام چند بحث انکه مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل آورد آنرا از
روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیانا فعل مفطری بعمل آورد روزه او باطل نمیشود اجماعا و فرقی نیست
میان روزه واجب و مستحب و اداء و قضاء و معین و غیر معین بنا بر اظهر و اگر بداند که روزه است
ولکن فراموش کرده باشد که فعلی باطل میکند روزه را و آنرا بعمل آورد در آن اشکال است و در فساد
نحو جاهل و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطر از او واقع شود مثل آنکه

پروا نماید و در حلق او داخل شود یا داخل شود در بینی غبار غلیظ در حلق او در محلی که احتراز از آن ممکن
نباشد و همچنین هرگاه بیفشرند در حلق او چیزی را یا بانقدر بزنند او را اگر بی اختیار و بی قصد شود و
نخورد و اظهر است که اگر او را بترسانند بضرر بنفس یا عیال یا مال برادران دینی او بنحوی که لایق بحال
او نباشد بتحمل آن و یا این شهادت دهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه
او باطل است اما در وجوب قضا بر او اشکال است و احوط بلکه اظهر قضاء است و در اینست
حکم است تقیه از مخالفین بنا بر اظهر و شهید رحمه الله تفصیل داده اند و قایل شده اند بعدم وجوب
قضا در صورت اکراه و وجوب در صورت تقیه و اطلاق نموده اند خوف را در صورت اول
و در صورت دویم شرط نموده اند رسیدن بمرتبه خوف تلف و تقیید در اخیر ظاهر است
که وجه است و کفایت میکند خوف ضرر و واجب است در صورتی که مجبور بالخوف بر نفس
یا عیال یا مال یا بتقیه روزه را افطار نمود امساک نماید در باقی روز بنا بر اظهر و اما اگر شک داشته
باشد در اینکه فعلی مبطل روزه است یا نه مثل آنکه مجتهد است و ممکن نشود او را فهمیدن حکم
این یا مقلد است و دست او به مجتهد نمی رسد اظهر عدم جواز آن فعل است هر چند در لزوم قضا
اشکال است چنانچه عدم وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اگر مقصر است اشکال
در بطلان صوم او نیست بلکه ظاهر تعلق قضا بلکه تعلق کفاره محتمل است هر چند اقوی
عدم تعلق است و اما اگر غیر مقصر است مبطل نیست و بر او کفاره نیست قطعا بلکه در تعلق
قضا اشکال است بلکه بعید نیست عدم تعلق و اگر چیزی بخورد کسی یا آب بیاشامد یا جماع کند
سهوا پس گمان کند بطلان عمل را و مفطری بعمل آورد بعد از آن حکم آن حکم جاهل است ۲ آنکه

قضا

قضا واجب نمیشود مگر در شهر رمضان و نذر معین و اما غیر اینها از واجبات مثل قضاء شهر رمضان
و نذر غیر معین هر چند واجب میشود روزی بدل روزی لیکن آن قضاء آن نیست بلکه همان واجب
اول است و اما کفاره پس واجب است در شهر رمضان و نذر معین و صوم اعتکاف اگر واجب شود
بدون اشکال و خلاف و در قضاء شهر رمضان بنا بر اظهر و اشهر و سنت است قضاء روزه سه
روز در هر ماه که خواهد آمد ۳ در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها ولیکن موجب قضا
می شود و آن چند چیز است از آن جمله افطار نمودن قبل از مراعات فجر با قدرت بر آن چه ظن داشته
داشته باقی بودن شب چه شک بر هر تقدیر جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد مفطر بعمل آورد
مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن مگر جزم کند که بمقدار غسل کردن وقت نیست لیکن اگر
بعد معلوم شود که صبح بوده قضا بر او لازم هست با قدرت بر مراعات و اگر ملاحظه و تفحص نماید
و مطمئن شود بباقی بودن شب با قدرت بر آن نداشته نداشته مثل آنکه محبوس و ضریر باشد و بعد معلوم
شود که صبح بوده است لازم نیست بر آن قضا و بر هر تقدیر کفاره لازم نیست و اظهر اختصاص
حکم بصحت است بر تقدیر ملاحظه نمودن بشهر رمضان و واجب معین چنانچه صور فساد اعم است
از واجب و غیر واجب و معین و غیر معین و نیز از آن جمله است اعتماد نمودن بر قول کسی که خبر
بدهد که شب است و بآن مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود
که صبح طالع بوده و فرقی نیست در خبر دهنده میان آنکه زن باشد یا مرد فاسق باشد یا عادل نظر بعموم تعلیل
در نص صحیح بلکه هر چند عدلین باشد مگر آنکه از قول ایشان علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند که
بر آن قضا لازم نیست و از آن جمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند

یا دروغ میگوید و چیز بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا نه کفاره هرچند
خبردهنده عادل باشد بلکه عدلین لیکن احوط اجتناب است بر دو تقدیر اخیر و خصوصا بر تقدیر
و فرق نیست که پیش از اخبار مخبر تفحص نموده باشد یا نه و از آن جمله است در نزد اکثر علما ظن
بدخول وقت هرگاه بهم رسد بسبب ظلمتی که عارض شود از ابر و نحو آن و افطار نماید و بعد
ظاهر شود فساد ظن او و آن احوط است هرچند در لزوم قضاء اشکال است بلکه اقوی عدم وجوب
است و از آن جمله شمرده شده است اخبار مخبر بدخول مغرب هرگاه بعد خلاف آن منکشف شود
و اوجب آنست که اگر مانع از تحصیل علم هست مثل ابر و حبس و نحو آن و قول خبردهنده افاده ظن
بکند موجب قضا نخواهد بود و اگر خبر مذکور با تمکن از علم است جایز نیست اعتماد بر آن و بر تقدیر
اعتماد نمودن بآن قضا و کفاره هر دو لازم است

در احکام جایز نیست روزه
واجب معین بالذات را افطار کردن مطلقا و بر تقدیر افساد در بعض اینها کفاره واجب میشود مثل
روزه ماه رمضان و نذر معین و شبه آن و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال
مطلقا چه قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر آن و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بر
وجه تبرع باشد چه بر وجه ولایت چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال
در غیر قضا چه باعتبار داخل شدن ماه رمضان دیگر باشد چه باعتبار ظن وفات معین است اتمام
آن مطلقا و لازم نمیشود کفاره بر آن اگر باطل کند قبل از زوال و بعضی ملحق نموده اند قضاء نذر را
بقضاء ماه رمضان در حرمت افطار بعد از زوال و تعلق کفاره و آن ضعیف است لیکن احوط
است و مکرر میشود کفاره بتکرر موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده چه کفاره روز اول را داده

باشد

باشد و چه نداده باشد و اما در یک روز اگر مکرر شود خلاف است و اظهر عدم وجوب تکرار است مطلقا
چه اسباب کفاره از یکجنس باشد یا مختلف و چه بجماع باشد یا غیر آن و چه کفاره در وسط داده
باشد یا نه لکن تکرار کفاره در خصوص جماع احوط است بلکه مطلقا و خصوصا در غیر صورت اولی
و هرگاه کسی بعمل آورد چیزی را که موجب کفاره باشد و بعد از آن چیزی که مبطل روزه است
روی دهد مثل حیض و مرض اظهر عدم سقوط کفاره است و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد
ثابت شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو
صایم باشند واجب است دو کفاره بر زوج و فرق نیست در حکم مذکور میان دائمه و منقطعه
و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجب است بر هر یک یک کفاره و اظهر آنست که کنیز و زوجه
نائمه و اجنبیه ملحق نمیشوند بزوجه مکرهه در تحمل وطی کننده کفاره را چنانچه اظهر آنست که ملحق
نمیشود اکراه زن شوهر را بر جماع و نه اکراه اجنبی زن و مرد را بر جماع و نه اکراه اجنبی اجنبیه را و نه اکراه
زوج مسافر زوجه صائمه خود را بلکه کفاره بر این تقدیر اصلا نیست و ظاهر میشود از بعضی تجویز
اکراه در صورت اخیره و اظهر عدم جواز است و اگر کسی افطار نماید در ماه مبارک رمضان عمدا
بچیزی که بدیهی دین باشد که آن مبطل روزه است مثل اکل و شرب و اعتقاد او حلیت آن باشد
پس او مرتد است بلکه بعضی حکم کرده اند باینکه افطار نمودن بچیزی که مفطر آن بدیهی دین اسلام باشد
منشا کفر میشود و آن ضعیف است و واجب است قتل مرتد مذکور اگر مسلمان زاده باشد و ممکن
نباشد در حق او شبهه و توبه او در ظاهر قبول نمیشود و هرگاه ممکن باشد ادعای شبهه در حق او توبه
او قبول میشود و اگر مسلمان زاده نباشد باید او را توبه داد و توبه او قبول میشود و اگر معتقد عصیان

باشد تغریب باید بشود و اگر عود نمود نیز تغریب باید بشود و همچنین تا سه مرتبه و اظهر وجوب قتل اوست

در مرتبه سیم

در اداب صائم و دران دو مطلب است

در مستحبات

اهم انها بکار بردن جوارح است در طاعات و محافظت نمودن انهاست از معاصی و تبعات
در حدیث است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کسی که روزه بگیرد شهر رمضان را
از روی ایمان و طلب اجر و باز دارد چشم و گوش و زبان خود را از مردم قبول مینماید جناب اقدس الهی
صوم او را و می امرزد گناهان سابق و لاحق او را و عطا مینماید او را اجر صابرین و از جمله آداب است
روی بقبله نمودن در وقت نظر کردن بهلال و تکبیر گفتن خصوصا بروی هلال و دو دست را بلند
کردن و خطاب نمودن و گفتن رَبّی وَرَبُّکَ اللهُ رَبُّ العالَمین اَللّهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَینا
بِالأَمنِ وَ الاِیمانِ وَ السَّلامَةِ وَ الاِسلامِ وَ المُسارَعَةِ اِلی ما تُحِبُّ وَ تَرضی اَللّهُمَّ
بارِک لَنا فی شَهرِنا هذا وَ ارزُقنا خَیرَهُ وَ عَونَهُ وَ اصرِف عَنّا ضُرَّهُ وَ شَرَّهُ وَ بَلاءَهُ وَ فِتنَتَهُ
و نیز گفتن بعد از برداشتن دست و روی نمودن بقبله اَللّهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَینا بِالأَمنِ وَ الاِیمانِ
وَ السَّلامَةِ وَ الاِسلامِ وَ العافِیَةِ المُجَلِّلَةِ وَ الرِّزقِ الواسِعِ وَ دَفعِ الاَسقامِ اَللّهُمَّ ارزُقنا
صِیامَهُ وَ قِیامَهُ وَ تِلاوَةَ القُرآنِ فیهِ اَللّهُمَّ سَلِّمهُ لَنا وَ تَسَلَّمهُ مِنّا وَ سَلِّمنا فیهِ و نیز
گفتن اَیُّهَا الخَلقُ المُطیعُ الدّائِبُ السَّریعُ المُتَرَدِّدُ فی فَلَکِ التَّدبیرِ المُتَصَرِّفُ فی مَنازِلِ التَّقدیرِ
آمَنتُ بِمَن نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ وَ اَضاءَ بِکَ البُهَمَ وَ جَعَلَکَ آیَةً مِن آیاتِ سُلطانِهِ
وَ امتَحَنَکَ بِالزِّیادَةِ وَ النُّقصانِ وَ الطُّلوعِ وَ الاُفولِ وَ الاِنارَةِ وَ الکُسوفِ فی کُلِّ
ذلِکَ اَنتَ لَهُ مُطیعٌ وَ اِلی اِرادَتِهِ سَریعٌ سُبحانَهُ ما اَحسَنَ ما دَبَّرَ وَ اَتقَنَ ما صَنَعَ فی مُلکِهِ

وَ جَعَلَکَ اللهُ هِلالَ اَمنٍ وَ اِیمانٍ وَ سَلامَةٍ وَ اِسلامٍ هِلالَ اَمنَةٍ مِنَ العاهاتِ وَ سَلامَةٍ
مِنَ السَّیِّئاتِ اَللّهُمَّ اجعَلنا اَهدی مَن طَلَعَ عَلَیهِ وَ اَزکی مَن نَظَرَ اِلَیهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ
وَ آلِهِ وَ افعَل بی کَذا وَ کَذا یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و نیز سنت است بعد از دیدن ماه حرکت از مکان
خود بکند و بگوید اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ خَیرَ هذَا الشَّهرِ وَ فَتحَهُ وَ نورَهُ وَ نَصرَهُ وَ بَرَکَتَهُ وَ طَهورَهُ
وَ رِزقَهُ وَ اَسئَلُکَ خَیرَ ما فیهِ وَ خَیرَ ما بَعدَهُ وَ اَعوذُ بِکَ مِن شَرِّ ما فیهِ وَ شَرِّ ما بَعدَهُ اَللّهُمَّ
اَدخِلهُ عَلَینا بِالأَمنِ وَ الاِیمانِ وَ السَّلامَةِ وَ الاِسلامِ وَ البَرَکَةِ وَ التَّقوی لِما تُحِبُّ وَ تَرضی
و احوط عدم ترک است هر چند قول بوجوب در نهایت ضعف است و از ان جمله است سحر خوردن
در حدیث است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که سحر بخورید هر چند بشربت از آب
باشد فرمودند که متنبه باشد که رحمتهای خداوندگار بر سحر خورندگانست و مؤکد است در رجب
معین و در شهر رمضان آکد است و اقل آن ابست و افضل آن سویق با مویز و آب با خرما و آب است
و هر چه نزدیک شود سحر خوردن بصبح افضل است و مستحب است تقدیم نماز مغرب را بر افطار
مگر در وقتی که جماعتی منتظر باشند یا منازعه نماید نفس او با او در افطار و در انتظار غیر کفایت نکند
ظن بلکه بعید نیست کفایت شک و سنت است که افطار نمودن برطب و آب خرما و آب خصوصا
در فصل رطب برطب و در فصل خرما بخرما و همچنین سنت است افطار نمودن باب چه سرد باشد
چه گرم لکن باب گرم اکرات و لبنیات و تربت از گندم یا جو و حلوا و تاکید در اخیر نیز هست و مجملا همه
خوب است در حدیث است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میفرمودند که آب نیم گرم معده و جگر
را پاک میکند و دهن را خوشبو میکند و دندانها را قوت میدهد و حدقه را قوت میدهد و بینائی چشم

راجلا میدهد وگناهان را میشوید وغم ومی نشاند هیجان رگها را وساکن میکند سودای غالب را وقطع میکند
بلغم را وبرطرف میکند حرارت را از معده ودرد سر را دفع میکند وسنت است که بعد از افطار کردن
بگوید اَللّهُمَّ لَکَ صُمْنا وَعَلی رِزْقِکَ اَفْطَرْنا فَتَقَبَّلْهُ مِنّا ذَهَبَ الظَّماءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ
وَبَقِیَ الْاَجْرُ ونیز سنت است که در نزد لقمهٔ اول بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ
اِغْفِرْ لی واگر بگوید بِسْمِ اللهِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ اِغْفِرْ لی نیز خوبست وسنت است خواندن
سوره انا انزلناه در وقت افطار وسحر خوردن در حدیث است از حضرت امام زین العابدین ع
اینکه هر که بجا آورد در وقت افطار کردن وسحر خوردن خواهد در مابین این دو حال مثل کسی
که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا وسنت است اعتکاف در شهر رمضان خصوصا
در عشر آخر وخواندن قران وتسبیح وتهلیل گفتن وبسیار ذکر کردن وبسیار دعا خواندن واستغفار
نمودن وصلوات بر رسول خدا بسیار فرستادن در شب وروز بقدر استطاعت وتصدق
بسیار کردن ونیکوئی ببرادران نمودن وبافطار خواندن ایشان را با خود واحیا نمودن شبهای
طاق را وتعطیر نمودن در روز روزه خصوصا در اول نهار وقیلوله نمودن واز جمله سنن
افضلیت افطار است در روزه مستحب هرگاه روزه دار خوانده شود بطعامی چه خواننده
بطعام یا خوانده شده بآن چه مرد باشد چه زن چه در اول روز باشد چه در آخر روز چه
بر خواننده بطعام شاق باشد قبول نکردن وچه شاق نباشد چه طعام را بجهة روزه دار مهیا
نموده باشد وچه از برای دیگری بلکه مستفاد میشود از اخبار فضیلت افطار هرچند بمحض
خواهش نمودن خوردن روزه باشد یا افطار دادن بخرمائی یا مویزی یا امثال آن باشد ولکن

بر هر تقدیر مشروط است افضلیت باینکه خواننده بطعام شیعه اثنا عشری باشد ومقصود
از خوردن اجابت مؤمن یا مؤمنه وخوشحال نمودن او باشد نه محض چیز خوردن وبهتر آنست که اظهار
نکند که روزه است وبر تقدیر اظهار نیز افضل اظهار است واگر معلوم شود که مقصود خواننده
بطعام محض رفع ننگ وخواهش بخل وبخوان آن از خود باشد رجحان ندارد افطار کردن بلکه در
بعض از صور خوردن حرام است مثل آنکه علم بعدم رضای او داشته باشد وکفایت میکند
در رجحان قبول جهل بحال خواننده وآنچه ذکر شد از استحباب ورجحان همه باعتبار حال خوانده
شده بافطار بود واما خواندن بافطار آیا سنت است یا نه ظاهر نیز استحباب است نظر باعانت
بر ثواب از برای غیر اضافه بر اجر اطعام ولیکن آن دخل بافطار ندارد در مکروهات
روزه وآن بسیار است علاوه بر آنچه گذشت مثل استمتاع از نساء بتقبیل وملاعبه وملامسه
در وقتی که ظن داشته باشد بر عدم انزال اگر تحریک شهوت نماید چه پیر باشد چه جوان واگر تحریک
شهوت نکند مکروه نیست وهمچنین فعلی که باعث ضعف شود مثل داخل شدن حمام وخون گرفتن
چه بحجامت باشد وچه بغیر آن لیکن کراهت هر یک در وقتی است که باعث ضعف بشود وهم
چنین تر کردن جامه بر بدن واما تر کردن بدن وریختن آب بر آن مکروه نیست هرچند بآن بیشتر
خنک شود ومکروه نیست از برای مرد در آب نشستن وبودن در روز روزه ومکروه است
از برای زن بنا بر اظهر در آب نشستن ودر آب بودن هرگاه قبل او در زیر آب باشد واولی آنست
بلکه احوط ترک است چونکه بعضی حرام دانسته اند وقضا بآن واجب دانسته اند وبعضی علاوه
نموده است وجوب کفاره را وبر تقدیر کردن احوط عدم ترک قضاء است وبعضی ملحق نموده اند

بزن خنثی را و بعضی گفته اند فرق نیست دران میان مشکل و غیر مشکل و بعضی علاوه نموده اند
خصی ممسوح را و بعضی مقطوع الذکر را و متابعت ایشان در هیجان ترک خوبست و مکروه نیست
در آب نشستن کسی که لحم از اندرون آورده باشد یا پیچانیده باشد و همچنین مکروه است انشاد
نمودن شعر در شهر مبارک رمضان چه در روز و چه در شب مگر اشعاری که حق باشد خصوصا
ابیاتی که در شان اهل بیت علیهم السلم باشد و همچنین سرمه کشیدن در چشم اگر آن برای او طعمی
باشد که بحلق برسد بلکه بهتر ترک سرمه کشیدن است مطلقا بلکه دارو نیز و ظاهر کراهت جمیع است
و اگر در سرمه مشک یا صبر باشد لحصه کراهت آن اشد است و مکروه هست سعوط و آن بالا
کشیدن چیز است از بینی که داخل سر شود چه تعدی بحلق نماید یا نه و بر هر یک از دو تقدیر بعضی موجب
قضا و بعضی موجب قضا و کفاره دانسته اند و احوط ترکست مطلقا و همچنین سخن لغو و عبث گفتن و شنیدن
چنانکه بعضی ذکر نموده اند و ترک آن مستحب است بنا بر اظهر بلکه مستحب است که صایم تمام جوارح او
امساک نماید از آنچه نباید بکند و همچنین بوییدن ریحان و ترک نرگس آکد است بلکه بهتر از برای
صایم ترک بوی مشک و زعفرانست بلکه بوی هر سبزه که خوشبو باشد نیز اما سایر بوهای خوش
مکروه نیست بلکه مستحب است بر صایم استعمال آنها و همچنین سفر کردن مگر بسبب ضرورتی مثل
حج و جهاد و حفظ مال و نفس و عرض یا آنکه بیست و سه روز از ماه بگذرد و در دو روز بیست و سیم
نیز مکروه نیست و ترک در آن نیز بهتر است و مکروه نیست افطار نمودن بجهت استقبال مومن
و تشییع او و زیارت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلم   در تفصیل اقسام روزه از
واجب و سنت و مکروه و حرام و دران چند فصل است   در روزه ماه مبارک رمضان

وکلام

و کلام دران گذشت بتفصیل و باقی ماند کلام در علامات دخول ماه رمضان و دران چند بحث
است   در آنچه اعتبار بان هست و آن چند چیز است   رویت هلال است
پس هر که ببیند ماه را واجب میشود بر آن روزه هرگاه یقین داشته باشد برویت هر چند دیگری ندیده
باشد چه عادل باشد چه غیر عادل چه عادل شهادت داده باشد در نزد حاکم شرع چه نداده
باشد و چه شهادت ان قبول شده باشد چه نشده باشد و اگر افطار کند واجب است بر او
قضا و کفاره چنانچه اگر روزه بگیرد روز اول شوال دایم خواهد بود و در وجوب و استحباب
طلب هلال و تفحص از آن خلافست و اظهر دویم و احوط عدم ترکست و هرگاه دیده شود هلال
در یکی از بلاد متقاربه که مختلف نیست مطالع آنها مثل عراق و بغداد و در باقی دیده نشده واجب
است بر جمیع اهل آن بلاد و اگر متباعد باشند مثل بغداد و خراسان و حجاز و عراق پس هر یک حکم
خود را دارند و حکم هلال عید نیز چنین است و اگر شخصی از بلدی که دیده شده است ماه در
آن سفر کند ببلدی که دیده نشده است در آن ماه بجهة بعد احوط متابعت نمودن او است
با ایشان بلکه اظهر نیز همین است که آن باشد و بعضی میل باول نموده اند ۲ گذشتن سی
روز است از هلال شعبان که در این صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان
دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان ۳
شهادت عدلین است هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند
برویت و موقوف نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر
چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهة عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه در امری

ایشان پس هرگاه با اختلاف شهادت بدهند مثل آنکه یکی بگوید منحرف بود و دیگری بگوید مستقیم بود یا یکی بگوید که در طرف جنوب بود و دیگری بگوید در طرف شمال یا یکی بگوید ضعیف بود و دیگری بگوید قوی بود قبول نمیشود بخلاف اینکه اگر یکی بگوید قبل از غروب دیدم و دیگری بگوید بعد از آن دیدم منافی قبول کردن نیست و اگر یکی شهادت بدهد بر اول شعبان باینکه شب شنبه رویت نمود و دیگری شهادت بدهد بر اول شهر رمضان باینکه رویت نمود در شب دوشنبه دو قول است در آن و اظهر عدم قبول است و اگر شاهد بگوید که امروز اول ماه میدانم کفایت نمیکند مگر بداند وجه آنرا اگر وجهی است که کفایت میکند یا استفسار نماید و معلوم شود وجه آن که آن وجهیست که میتوان اعتبار نمود و اگر دو نفر شهادت بدهند که دو نفر شهادت داد بر رویت در قبول خلاف است و اظهر عدم قبول است و فرقی نیست در قبول شهادت عدلین اینکه مانعی در هوا باشد یا نباشد و از خارج بلد باشد یا از داخل

۲ باینکه شایع است جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثبوت هلال بآن در صورت حصول علم بی اشکال است و اما در صورت عدم حصول علم خلافست و محقق مرحوم نفی خلاف در میان علما نموده در اعتبار رویت شایعه و علامه در تحریر نقل اجماع بر آن نموده هرچند در غیر تحریر از ایشان بر می آید عدم وقوع اجماع و بر هر تقدیر با حصول ظن متاخم علم اعتبار قوی است و لیکن احتیاط تا ممکن بشود خوبست

در آنچه اعتبار بآن نیست و آن اما لاهر خبری است که افاده ظن بکند و حجت شرعی نباشد و تفصیلا آن چند چیز است ۱ خبر یکنفر عادل ۲ خبر زنان چه منضم با غیر مرد باشد بلکه هرگاه بحد شیوع برسد اگر افاده علم نکند و اگر افاده کند در آن

کفایت

کفایت است ۳ جدول چه عبارت باشد از حساب ارباب نجوم یا غیر آن ۴ عدد بهر چه تفسیر شود چه شمردن شعبان باشد ابدا ناقص و رمضان را ابدا تمام و چه شمردن ماهی تمام و ماهی ناقص مطلقا و چه غیر از اینها ۵ غیبوبت ماه قبل از شفق و بعد از شفق و سایر مشخص در ماهتاب نمایان شدن اعتبار کرده است از اصدوق در مقنع باینکه اول را علامت شب اول قرار داده است و دوم علامت شب دویم و سیم را علامت شب سیم ۶ تطوق باینکه نور ظاهر شود در جرم قمر بطریق دایره و این از ظاهر صدوق نقل نموده اند که علامت شب دویم دانسته است و میل بآن نموده است بعضی از اواخر فقها ۷ رویت هلال پیش از زوال و این را بعضی از قدما علامت دانسته اند از برای آنکه ماه در شب گذشته بوده است و جمعی از متاخرین میل بآن نموده اند ۸ پنجم ماه رمضان سال گذشته را اول ماه رمضان حاضر قرار دادن چنانچه در روایات وارد شده است و جماعتی عمل بآن نموده اند در وقتی که ابر یکند در تمام ماهها و این هم وجه است لکن بعضی عمل باین طریق نموده اند نظر بغلبه و عادت و آن مشکل است و مشهور بر این تقدیر شمردن تمام شهور سال است مبنی ۹ مخفی بودن هلال در دو شب و این علامت است از برای آنکه بعد از آن دو شب شب اول ماه است چنانچه بعضی از اخبار اشاره باین نسبت داده شده

در احکام کسانی که مسدود است بر ایشان طرق معرفت و غیر ایشان پس اگر شخصی محبوس یا اسیر باشد و ماه رمضان بر او مشتبه شود و علم بآن از برای او میسر نباشد واجب است بر او اختیار نماید شهری را که مظنه دارد که از ماه رمضانست و روزه بگیرد از او اگر مظنه ندارد و ممکن است تحصیل آن چاره نیست پس اگر موافق شد عمل با واقع یا ظاهر شد بعد که از ماه رمضان بوده است واجب است قضا اگر ماه رمضان منقضی شده باشد و الا واجب است اداء و اگر بعض آن پیش از ماه واقع شده باشد نیز باطل است و مثل آنست اگر واقع شده باشد موافق با روزی که حرام باشد روزه

ان و باید تلافی آن را بکند و احوط لزوم اجتهاد است بعد از فراغ از روزه در تحصیل علم بموافقت یا تأخیر و
مخالفت هر چند اظهر عدم لزوم است و احوط در نیت آنست که تعیین ادا و قضا نکند هر چند ظاهر جواز
نیت ادا است و بر تقدیر واقع شدن بعد از ماه رمضان محتاج نیست از قضا و ظاهر فاضلین اختیار
اول است و بعضی ملحق نموده اند این ماه مذکور را بماه رمضان در وجوب کفاره در افساد روزه و وجوب
تتابع و اتمام سی روز اگر نه بیند هلال و احکام عید را بعد از آن از نماز و فطره و مستندی بر غیر از لزوم تتابع
و وجوب اتمام سی روز هرگاه هلال مرئی نشود ظاهر نیست لکن اعتبار جمیع احوط است و اگر تحصیل یقین
ممکن نباشد احوط بلکه اظهر تخییر او است در اختیار شهور و مراعات فاصله در میان دو ماه باید
بکند و بعضی از متأخرین حکم نموده اند بر این تقدیر بسقوط تکلیف بصوم بر وجه ادا و بعد از انقضای سال
واجب دانسته است قضا را و آن ضعیف و مخالف اتفاق شیعه است ظاهرا در
سایر اقسام روزه است غیر الجمله خواهد آمد در محل خود از صوم اعتکاف و کفارات و بدل هدی و نذر
و نحو آن ان شاء الله تعالی و در آن چند بحث است در روزهای مستحب و انواع آن بسیار است
از آن جمله سنت مؤکده است روزه سه روز از هر ماه و آن بنا بر اصح و اشهر پنجشنبه اول از دهه اول
است و چهارشنبه اول از دهه وسط و پنجشنبه آخر از دهه آخر است و سنت است قضای آن مطلقا هرگاه
اگر ترک نموده باشد بدون عذر که استحباب آن مؤکد است و بعد از آن است در تأکید اگر فوت شده باشد
بسبب سفر و بعد از آنست اگر فوت شده باشد بسبب مرض و اگر عاجز باشد از روزه مستحب است که
تصدق نماید از هر روزی مدی از طعام یا بدرهمی و مقدار هر دو در زکوة گذشت و از آن جمله است
روزه ایام البیض از هر ماه که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد بنا بر اصح و اشهر و همچنین روز غدیر که

هیجدهم

هیجدهم ذی الحجه است و دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است و اول ذی الحجه که مولد ابرهیم خلیل است
که معادل است هر یک از اینها شصت ماه را بلکه در روزه روز غدیر وارد شده است که معادل عبادت
از اول دنیاست تا با انقضای دنیا و نیز سنت است روزه روز اول ذی الحجه تا نهم ماه و مرویست که این مساوی است
با روزه در تمام عمر دنیا و سنت است روزه روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجه و آن کفاره یکسال است و
روز مولد نبی صلوات الله علیه و آله و آن هفدهم ربیع الاول است بنا بر اصح و روزه آن معادل روزه
شصت سال است و روز بیست نهم ذی القعده و آن کفاره هفتاد سال است و روز مبعث که بیست
و هفتم رجب است و ثواب آن روزه شصت ماه است و روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است
بنا بر اصح و اشهر و روز نوروز و روز عاشورا بر وجه حزن نه فضل و تبرک و اولی افطار نمودن بعد از
عصر است بساعتی بشربتی از آب و بر این وجه معتبر است در آن نیت و روز عرفه اگر باعث ضعف
از دعا خواندن کما ینبغی نشود و اشتباهی در رؤیت هلال نباشد که در این دو صورت مکروه است و
سنت است روزه گرفتن در پنجشنبه و جمعه چه منفرد و چه مجتمع و ماه رجب و شعبان و اخبار در
فضیلت روزه گرفتن این دو ماه بسیار است از آن جمله در حدیث است از حضرت صادق علیه السلم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که روزه بگیرد سه روز از رجب را مینویسد حق تعالی از
برای او بهر روزی روزه یکسال و هر که هفت روز از او روزه بگیرد بسته میشود از برای او هفت در آتش
و هر که روزه بگیرد هشت روز از او گشوده میشود از برای او هشت در بهشت و هر که روزه بدارد
پانزده روز از او حساب میکند خدای تعالی با او حساب آسانی و هر که روزه بدارد تمام رجب را مینویسد
خدای تعالی از برای او رضوان خود را و هر که خدا رضوان خود را برای او نوشت عذاب نمیکند او را و در حدیث

دیگر است از حضرت ع اینکه هر که روز اول شعبان را روزه دارد واجب میشود از برای او بهشت البته
و هر که دو روز را روزه دارد نظر مینماید جناب اقدس الهی بآن در هر روز و شب در دار دنیا و دایم خواهد
بود نظر جناب اقدس الهی بان در بهشت و هر که روزه دارد سه روز ازو زیارت میکند خدای تعالی را
در عرش خود از بهشت و در هر روز مقصود از نظر لطف و رحمتی و فیضی است چنانچه ممکن است که مقصود
از زیارت جناب احدیت زیارت بعض از خواص درگاه الهی باشد و همچنین سنت است روزه تادیب
و آن امساک نمودن از مفطرات است در بعض روز لتشبه بروزه داران و آن در هفت مورد است
مسافری که وارد شود بر اهل خود یا بلدی که عزم قصد اقامه ده روز یا بیشتر در ان دارد بعد از زوال
یا پیش از زوال و حال انکه افطار نموده باشد و مریض اگر به بهبودی رساند و حایض و نفساء اگر طاهر شوند
در اثناء نهار و کافر اگر اسلام اختیار نماید و طفل اگر بالغ شود و دیوانه اگر عاقل شود و بیهوش اگر بهوش
آید مگر صبی و کافر هرگاه زایل شود عذر ایشان پیش از زوال و افطار نکرده باشند که بعضی حکم بوجوب
روزه بر ایشان کرده اند و احوط عدم ترکست و روزه سنت واجب نمیشود بشروع کردن در ان لیکن
سنت موکد است اتمام هرگاه بنصف روز رسید در روزه مکروه و از ان جمله است
روز عرفه است اگر باعث ضعفی شود که مانع از دعا خواندن شود مجحب کمیت یا کیفیت رویت ماه
مشکوک باشد چنانکه گذشت و روزه نافله است در سفر بنا بر مشهور و آن خالی از قوت نیست لکن
احوط ترکست و این در غیر آن چیزیست که استثنا آن گذشت و روزه مهمان است بدون اذن صاحب
خانه بر قول جمعی و جمعی حرام دانسته اند و آن بعید نیست لیکن آن در اثناء روزه است نه در اتمام
چنانچه هرگاه روزه باشد و بمهمانی برود و مثل آنست روزه واجب موسع و مشهور کراهت روزه

کوفتن

کوفتن مملوک و زوجه است بدون اذن مولی و شوهر هرچند احوط بلکه اقوی حرمت است و مکروه
است روزه ولد بدون اذن والد در نزد مشهور و قول با حرمت است و آن احوط است و اقوی
افضلیت ترکست مگر در صورت منع والد که حرام است و جماعتی مکروه دانسته اند روزه را از برای
کسی که خوانده شود بطعامی و اظهر استحباب ترکست نه کراهت مطلقا و علی ای حال وقوع و تفصیل احکام
آن گذشت در روزه محرم حرام است زیاده بر آنچه گذشت روزه عید فطر و اضحی
و ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است در منی و یازدهم و دوازدهم در سایر بلاد و روزه روز
شک است بنیت ماه رمضان و همچنین حرام است روزه در سفر مگر آنچه استثنا شد و در حالت
مرض با لتحقق ضرر و صوم نذر معصیت و صوم صمت و صوم وصال چه تفسیر شود بانکه دو روز متتابع
و بیشتر روزه بگیرد و فصل ننماید در اثناء آن بافطار یا تفسیر شود بروزه گرفتن روز با داخل نمودن
قدری از شب در آن و این یا بیت تفسیر بانکه بگرداند عشای خود را سحور خود بر نیت یا بغیر نیت
تفاسیر از انچه مشتمل باشد بر داخل کردن به نیت چیزی اگر داخل در روزه نباشد در
فوت شده از روزه و احکام آن و در ان چند بحث است انکه شرط است در قضا
بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس ساقط است قضا از صبی چه ممیز باشد چه نباشد و مجنون چه
دوری باشد جنون او چه مطبق هرگاه فوت در حال جنون شده باشد و بیهوش چه مستوعب تمام
روز روزه را باشد و چه در شب نیت نموده باشد یا نه هرچند جنون و بیهوشی بفعل و اختیار خود ش
واقع شده باشد لکن احوط در اخیر قضاء است و همچنین واجب نیست قضا بر کافر اصلی نه مطلقا
مگر انکه ادراک نماید هر یک از کسانی که ذکر شد اول فجر صادق را با شرایط و اما حایض و نفساء پس

واجب است بر هر یك قضاء و هم چنین بر کسی که خواب رفته باشد در تمام روزه نیت نکرده باشد و مثل آنست
کسی که روزه را فراموش کرده باشد و واجب است نیز بر هر که ترك نماید روزه را بعد از وجوب بر او و
عدم قیام غیر روزه مقام آن و هم چنین بر کسی که فراموش نماید غسل جنابت را و بکند در این چند روز یا
کل ماه واجب است بر او قضا بنا بر اشهر و اظهر و اگر غافل شود از جنابت یا او غسل یا از آنکه شب
شب روزه است در آن اشکال است و احوط عدم قضا و اظهر عدم وجوب قضاء است
و بعضی الحاق نموده اند حیض و نفاس را بجنابت در لزوم قضا هر گاه فراموش نماید زن غسل
را و آن احوط است هر چند عدم وجوب قضاء اظهر است چنانچه روز نذر معین بروزه ماه
رمضان نیز احوط است و لیکن اقوی عدم الحاق است پس منافی با صحت روزه نیست و همچنین
واجب است قضاء بر مرتد چه ملی باشد چه فطری هر چند اظهر عدم قبول است توبه او است
در ظاهر بلکه در باطن نیز مشهور و لکن اقوی قبول در باطن است و واجب است قضا و واجب
نیست بر سنی و نیز بر سایر فرق اسلام که محکوم بکفرند مثل خوارج و غلاة مگر آنچه فوت شده باشد
از ایشان یا اخلالی رسانیده باشند بنا بر مذهب خود هر چند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد بنا بر
اظهر انکه وجوب قضاء فوری نیست بنا بر اظهر و اشهر و مستحب است تتابع در آن
و ترتیب در آن واجب نیست لکن سنت است و واجب نیست ترتیب نیز در میان انواع فوائت
مثل قضاء و کفاره و نذر مگر بسبب بعارض خارجی مثل آنکه وقت قضاء تنگ شود یا نذر معین
باشد و اما مستحب پس صحیح نیست از کسی که در ذمه آن واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب
که جایز است مثل روزه چند روز از برای کسی که بر او کفاره کبیره باشد و اگر فوت شود شهر رمضان

بالبعض

٣٧

یا بعض آن بسبب مرضی یا خون حیض یا نفاسی پس اگر فوت شود آن شخص پیش از برء یا طهر واجب نیست
قضاء بر آن و هم چنین اگر مستمر شود آن مرض تا ماه رمضان دیگر بنا بر اظهر و اشهر لکن باید کفاره بدهد
از هر روزی بمدی از طعام و مکرر نمیشود کفاره بتکرر سنوات با آنکه مرض مستمر بماند در زیاده از دو ماه
رمضان و متعدد نمیشود بتعدد آن مثل آنکه مستمر بماند تا سه ماه رمضان و پیشتر پس ماه رمضان
اخر اگر صحیح است روزه بگیرد و از سابق آنچه گذشته است کفاره بدهد و اگر برء بهم رساند و تهاون
نماید در قضاء ماه رمضان دیگر یا آنکه عزم نکند بر قضاء یا عزم کند در سعه وقت و بعد از آنکه وقت تنگ
شود عزم کند بر ترك از غیر عذر واجب است قضاء و آن و کفاره از هر روزی بمدی از طعام مگر
آنکه حادث شود مرض از برای آن بعد از انقضای قدری از ماه رمضان که وسعت قضاء داشته
و عزم بر آن داشت که واجب کفاره بر آن وجوب کفاره است مطلقا چه ترك نموده باشد بتهاون
یا نه و اظهر عدم فرق است در میان مرض و غیر مرض از سایر اعذار در لزوم چنین کفاره در صورت
تهاون نمودن و تاخیر کردن قضاء از ماه رمضان آینده و هم چنین در سقوط قضا و لزوم کفاره بر
تقدیر استمرار عذر تا بماه رمضان آینده و احوط عدم سقوط قضاء است و محل این کفاره مسکین است
و مسکین معلوم شد در مباحث زکوة و جایز است دادن کفاره زیاده از یك روز را بمسکین واحد
و لیکن اظهر آنست که جایز نیست دادن کمتر از مد بمسکین واحد و اگر برء بهم رساند و تاخیر نمود قضا را
با قدرت بر آن تا مرد واجب است قضاء نماید از او ولی او بلکه هر نماز و روزه که مستقر شده باشد
در ذمه آن و ترك شده باشد بسبب عذر چه مرض باشد عذر چه سفر چه روزه ماه رمضان باشد
چه غیر ماه رمضان و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میت است باین معنی که بزرگتر از او نباشد پس

اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست حضور و بلوغ آن پسر در حین فوت
پدر بنا بر اظهر پس اگر در حین فوت طفل باشد یا غایب باشد و بعد از دو سال مثلا خبر شود واجب
است بر او قضا و اگر یکی از دو پسر بزرگتر باشد و دیگری کوچکتر باشد ولیکن اول غیر بالغ و دوم
بالغ باشد اقوی تقدیم دوم است و اگر اولیا متعدد باشند و در سن مساوی مثل آنکه دو طفل از دو
زن متولد شده باشد در زمان واحد مساوی میباشد در قضا بنا بر اظهر و هر گاه کسری باشد
در قضا مثل آنکه سه روز روزه یا سه نماز از میت فوت شده باشد یا آنکه یک روز روزه یا یک نماز
از میت فوت شده باشد و دو ولی باشد مثلا پس اگر آن کسر واجب است بر هر دو بوجوب کفائی
و اما توأمان که زمان وضع شده ایشان نزدیک باشد محتمل است حکم بتساوی ایشان در سن
و حکم ببزرگتری آنکه دوم وضع میشود و عکس آن لیکن اخیر خالی از قوه نیست و اگر میت ولی نداشته
باشد یا داشته باشد و آن او نماز و روزه ترک شده باشد بدون عذر یا بسبب مسامحه در اخذ
مسایل چه معصیت باشد چه نباشد و نحو آن و وصیت نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل
آوردن و نه استیجار نمودن آنها را بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را از ترکه و اگر وصیت نماید
اخراج میشود از ثلث مال اگر ورثه امضا ندارند و اما واجبات مالیه مثل دین و زکوة و خمس هر چند
منسوب ببدن باشد مثل حج اگر وصیت کند از اصل مال بیرون میرود مگر تصریح به بیرون نمودن
از ثلث نماید چنانچه اگر وصیت نکند باید از اصل مال بیرون رود و اگر وصیت نماید بیرون نمودن
واجب بدنی و غیر واجب را از ثلث مال باید مقدم شود واجب بر غیر واجب هر چند در ترتیب
موصی موخر داشته باشد هر گاه ثلث وفا بجمیع نکند و بعد از واجب باقی را بترتیب بعمل آورد

واگر

و اگر ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن و نه سایر اولیاء میت اول بنا
بر اظهر چنانچه اگر زنده باشد و نکند از کردن داشته باشد بر سایر اولیاء نیز واجب نیست که بعمل
آورند و مثل آنست هر گاه در ذمه میت نماز یا روزه استیجاری باشد که واجب باشد بر پسر بزرگ بعمل
آوردن آن و اگر تبرعا از برای میت شخصی قضا نماید آن عمل را ساقط میشود از ولی بنا بر اظهر و
در جواز استیجار ولی غیر را خلافست و اظهر جواز است خصوصا هر گاه صدور عمل از ولی مشکل باشد
و جایز است در صورت تعدد اولیاء استیجار بعضی حصه دیگری را هم چنانکه جایز است که هر دو
دیگری را اجیر کنند چه یکی باشد اجیر چه متعدد چه مجبور در یک حال مشغول عمل شوند چه بترتیب
و هر گاه وصیت نمود میت و رکه آن عبادت را استیجار نمایند از مال او یا وصیت کند که یکی از اولیاء
او بعینه بکند یا بیگانه و ایشان قبول وصیت کنند اظهر سقوط وجوبست چه وصی بعمل بیاورد چه نیاورد
و احتیاط خوبست بر تقدیر ترک و فرق نیست در وجوب قضا بر ولی میان آنکه ولی مشغول الذمه قضا
از برای خود یا استیجار از برای دیگری باشد یا نباشد بلکه هر دو واجب است بعمل آورد و در مراعات ترتیب
و احتیاط ظاهر است و وجوب قضا از برای پدر ظاهر است و از برای مادر خلافست و احوط الحاق است و لیکن در وجوب
اشکال است و عدم وجوب خالی از رجحان نیست و اگر نباشد از برای میت ولی ساقط میشود از سایر ورثه و مشهور وجوب
تصدق است بنا بر این تقدیر از ترکه میت بدل هر روزی یک مد از طعام و همچنین مشهور اینست که اگر واجب باشد
بر میت دو ماه متتابع یکی را ولی بجا می آورد و تصدق مینماید از ماه دیگر از مال میت و فرقی نیست در تردد
دو ماه میان آنکه واجب معین باشد مثل آنکه واجب شده باشد بنذر مثلا یا تخییری باشد مثل کفاره ماه رمضان
و اظهر اختصاص حکم است بر تقدیر ثبوت بدو ماه پس اگر زاید از دو ماه باشد حکم مذکور ثابت نیست

در اعتکاف وآن درنگ نمودن در مکان خاصی است در زمان خاصی و مشروط است

بروزه و قصد قربت و فضیلت آن بسیار است خصوصا در دهه آخر ماه رمضان در حدیث است
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان معادل دو حج و عمره است
وآن در اصل مستحب است و گاهی واجب میشود بنذر و شبه نذر و بگذشتن دو روز و در آن چند
بحث است   در شرایط اعتکاف و آن چند چیز است ۱ نیت و تحقیق در آن گذشت
از اینکه قصد قربت کفایت میکند با تمیز در مشترک و وجه معتبر نیست بنفسه و نه ادا و نه
قضا و چنانچه حاجت بتجدید نیت از برای داخل شدن در روز سیم نیست و وقت نیت
مقارن اول طلوع فجر است و احوط تقدیم آنست مقارن غروب و تجدید آن مقارن اول طلوع فجر و اگر
بعد از شروع در اعتکاف شک کند در نیت که کرده یا نه اعتبار ندارد ۲ روزه داشتن پس صحیح
نیست اعتکاف بدون روزه و نه در زمانی که صحیح نیست در آن روزه مثل عیدین از کسی و نه از
کسی که صحیح نیست از آن روزه مثل حایض و نفساء و شرط نیست واقع ساختن روزه را از برای
اعتکاف چه واجب بنذر باشد چه نباشد چه نذر معین باشد چه نباشد بلکه کفایت میکند وقوع
آن در هر روزه که باشد چه واجب و چه مندوب چه ماه رمضان و چه ماه غیر رمضان و اگر عارض شود
از برای او بعض از مفسدات روزه از آنچه گذشت در مباحث روزه هر چند در دقیقه یا کمتر از دقیقه
باشد اعتکاف او باطل است ۳ آنکه کمتر از سه روز نباشد که در این صورت صحیح نیست اعتکاف
بلکه سه روز شکسته باینکه از وسط روز شروع نماید و بوسط روز چهارم تمام نماید نیز کفایت نمیکند
و این مقدار معتبر است بالاصالة و الا معتبر است از باب مقدمه تبعا و شرط نیز داخل بودن دو لحظه یکی در اول

و یکی در آخر و لحظه اولی واجب نیست باتفاق در اعتکاف مندوب بلکه شرط است بخلاف غیر آن که
محل خلاف است و اظهر اشتراط و عدم وجوب است پس هر که نذر کند سه روز و پیشتر نذر او صحیح است
و واجب است وفا بآن و اگر نذر کند اعتکاف مطلق واجب است بر آن سه روز اعتکاف نماید
و همچنین اگر واجب باشد بر او قضاء روزی از اعتکاف باید سه روز اعتکاف نماید و اگر شروع
نماید در اعتکاف مندوبی بلکه در واجب مطلق مخیر است در بقاء و ترک آن تا دو روز و در روز
سیم واجب میشود تمام کردن و اگر اعتکاف نمود سه روز و بعد از آن دو روز واجب میشود تمام کردن
و اگر اعتکاف نمود سه روز و بعد از آن دو روز واجب میشود ششم و همچنین است حکم در هر سیمی و
صحیح نیست داخل شدن در اعتکاف پیش از عید یک روز یا دو روز و اگر نذر کند اعتکاف سه روز را
بدون شب در صحت آن خلاف است و اظهر عدم صحت است و مثل آنست نذر یک روز بدون زیاده و شرط
نیست تتابع هرگاه نذر اعتکاف شش روز مطلق کرده باشد پس جایز است تفریق میان سه روز اول و
سه روز دویم بلکه جایز است تفریق میان روزهای هر یک از سه روز اگر اعتبار توالی نکرده باشد باینکه
هر یک روز یا دو روز از او در ضمن سه روز بعمل آورد و اگر شرط نموده باشد تتابع را لفظا مثل آنکه بگوید سه
روز تتابع را لفظا مثل آنکه بگوید سه روز متتابع یا معنی مثل آنکه ده آخر ماه رمضان را قرار دهد لازم است
وفا بآن بلکه بگردد مطلق ۴ اینکه در مسجد باشد چه مرد باشد چه زن پس صحیح نیست در غیر مسجد
و خلاف است در تعیین آن و اظهر و احوط اختصاص بمسجدی است که در آن نبی یا امام علیهم السلام جمعه
کرده باشند و اظهر و احوط انحصار آنست در مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد جامع کوفه و مسجد جامع
بصره ۵ ماذون بودن از ولی از برای کسی که ولایت غیر بر تصرفات او هست مثل مملوک

و زوجه و اجیر خاص باینکه خود را اجاره داده باشد بکسی که جمیع اوقات مصروف عملی باشد که منافی
با اعتکاف باشد بر خلاف انکه اگر منافی نباشد مثل انکه اجیر شده باشد از برای بجا اوردن مثل نماز و روزه
و تلاوت قران و اگر اذن داد ولی جایز است از برای او منع نمودن قبل از شروع و بعد از شروع
مادامی که دو روز نگذشته است در اعتکاف مندوب بنابر اصح بلکه در اعتکاف واجب
اگر مطلق باشد و اما در واجب معین جایز نیست او را منع بعد از اذن دادن چه پیش از شروع چه بعد
از شروع و اگر مملوک قسمت نموده باشد اوقات خود را با مولی جایز است از برای او اعتکاف در ایام
خود هر چند مولی اذن نداده باشد و اگر ازاد شد مملوک در اثنای اعتکاف لازم بر او اتمام اگر دو
روز گذشته باشد یا انکه واجب شده باشد بنذر و نحو آن و الا واجب است تمام کردن انها در
وقتی است که شروع در ان نموده باشد باذن مولی و اگر بدون اذن مولی شروع نموده باطل است
و واجب نیست تمام نمودن مطلقا از اول و کفایت نمیکند در صحت اذن بعد از دخول در عمل
دوام درنگ نمودن در مسجد است تا اعتکاف او تمام شود پس اگر بیرون رود در حال اختیار هر چند در
زمان کمی باشد باطل میشود مگر بجهت امور ضروریه مثل تحصیل ماکول و مشروب و قضاء حاجت از
بول یا غایط یا غسل واجبی که نتوان در مسجد کرد و غیر اینها از انچه ضرورت در ان باشد مثل حفظ نفس
مومن یا طاعتی که از قبیل قضاء حاجت اخوان و عیادت مریض و تشییع مومن و حضور جنازه مومن بجهت
تشییع و نماز و دفن و نحو آن و اقامه شهادت یا تحمل آن چه محل معین باشد یا و چه نباشد هر گاه ممکن نباشد
بدون بیرون رفتن از مسجد و اگر بجهت این امور بیرون رفت جایز نیست از برای او نشستن و راه رفتن
در زیر سایه بلکه مطلق نشستن بنابر اظهر مگر در صورت اضطرار و نیز اداء نماز در بیرون مسجد مگر انکه

دوز

وقت تنگ باشد که جایز است نماز در اینصورت در هر کجا باشد و بعضی نقل بر مسجد افضل است و این
حکم در غیر مکه است اما در مکه پس جایز است در هر جا که باشد نماز کند هر گاه بجهت عذری بیرون
رفته باشد و نیز از بیش از ضرورت مرتکب شدن امری پس هر گاه سستی و تکاهل کند در مراجعت باطل
میشود اعتکاف و اگر محتاج شود برفتن بخانه یا بیت الخلا و در خانه یا در بیت الخلا باشد یا در راه از برای
یک خانه یا یک بیت الخلاء باشد باید نزدیکتر را اختیار کند و نیز طول دادن بحدی که عرفا انرا معتکف نگویند
که اگر چنین شود باطل میشود نیز اعتکاف و اگر اکراه نماید کسی او را بر بیرون رفتن یا فراموش نماید که معتکف است
و بیرون رود منافی با اعتکاف نیست مگر با طول مکث در خارج مسجد بحیثیتی که او را بیرون نماید از معتکف
بودن در عرف اهل شرع و بعد از رفع اکراه و فراموشی اگر رجوع نماید بلا فصل باطل میشود و مضر بصحت
اعتکاف نیست بیرون کردن بعض از بدن خود را از مسجد و نیز بر بالای پشت بام مسجد رفتن بنابر اقوی
در احکام حرامست بر معتکف در روز انچه حرام است بر روزه دار و شرط است نیز اگر واجب باشد
اعتکاف یا در روز سیم باشد در اعتکاف مستحب بلکه شرط است در قسم دوم مطلقا و حرامست بر معتکف چه
در روز و چه در شب تمتع از نساء مطلقا چه بتقبیل باشد و چه بلمس و چه بجماع مطلقا چه در قبل باشد
چه در دبر و استعمال بوی خوش و ریاحین اگر شامه داشته باشد و احوط ترک آنست مطلقا و استمناء
بحلال چه بزوجه باشد چه بجاریه و چه بحرام و جدال و بیع و شرا بلکه مطلق تجارت مثل صلح و اجاره و نحو
آن بنابر احتمال قوی و احوط و اگر یکی از عقودی که حرام بود از و صادر شد عقد صحیح است و فعل حرام
و فرق نیست در عقد میان انکه خیار فسخ در او شرط شود یا نه و باطل میشود اعتکاف بمقاربت نساء مطلقا
بنابر اصح و بعضی حرام دانسته اند نیز بر ان امور یرا که حرام است بر محرم و بعض دیگر اشتغال بامور دنیا را

وهر دو احوط است هرچند اظهر عدم حرمت است پس جایز است بران پوشیدن دوختن و ازاله نمودن مو
و خوردن و عقد و نکاح و تدبیر در امور معاش و ارتکاب مباحات بلکه ملامسه نساء بدون شهوت
و تقبیل بر وجه شفقت و اکرام و نظر بشهوت با ایشان لیکن اولی اقتصار بر قدر ضرورت در امر معاش است
و ترک غیر آن از آنچه ذکر شد و مستحب است بر معتکف اینکه شرط نماید با جناب اقدس الهی بیرون
رفتن از اعتکاف را مطلقا هرچند عارض نشود از برای او عارضی پس جایز است از برای او در این صورت
هر وقت که خواهد بیرون رود چه بعذر باشد و چه بغیر عذر هرچند با علم جایز است بیرون رفتن
چه شرط کرده باشد و چه نکرده باشد و محل این شرط در مندوب وقت شروع در آنست نه بعد از
انقضاء دو روز و در منذور وقت نذر است بنابر مشهور و اقوی نه حین شروع در اعتکاف نیز هرگاه
نذر مطلق باشد لیکن جماعتی تخصیص داده اند جواز اشتراط را در نذر بصورت عارض شدن عارضی
و ان خوبست بلکه بر تقدیر اطلاق شرط نذر و شرط هر دو فاسد است و هرگاه شرط نمودن بیرون
رفتن را جایز است بیرون رفتن چه در اعتکاف سنت باشد هرچند بعد از دو روز باشد و چه در واجب
چه واجب مطلق باشد چه معین چه متتابع باشد چه غیر آن و بر تقدیر شرط نمودن واجب نیست قضای آن
در اعتکاف سنت مط و نه در واجب معین اما در واجب مطلق اظهر وجوب استیناف است اگر شرط
تتابع در آن کرده است و اگر شرط نکرده است پس اگر سه یا زیاده بعمل آورده بنا گذارد بر آنچه کرده است
و تتمه را بعمل آورد و اگر سه بعمل نیاورده واجب است استیناف نماید و اگر شرط بیرون رفتن نکرده باشد
استیناف واجب است اگر سه روز یا بیشتر بعمل نیاورده باشد و اگر چه شرط تتابع نموده باشد یا نه
و چه واجب معین باشد چه مطلق بعمل آورده باشد سه یا زیاده بر تقدیر آنکه شرط تتابع کرده باشد

نیز استیناف واجب است و اگر شرط تتابع نکرده باشد استیناف نماید در معین بنابر احوط و اظهر و در مطلق
تمام کند آنچه را که فوت شده است شرط نیست در آن تتابع لیکن اگر باقی مانده کمتر از سه باشد تمام نماید
از ابتدا سه روز و فرقی در لزوم قضا و استیناف نمی باشد بنابر اظهر در جمیع صور میان آنکه در بیرون آمدن از
محل اعتکاف عاصی و مقصر باشد یا معذور   در لواحق بدانکه هرگاه فوت شود معتکف
و اعتکاف واجبی در ذمه او باشد لازم نیست بر ولی قضاء آن هرگاه متمکن از قضا شد و نکرد چنانچه از
شیخ طوسی نقل شده و عبارت شیخ در مبسوط در تصور این است که زمان عمل هنوز نگذشته باشد و فرق
نیست میان آنکه فوت شدن اعتکاف میت بسبب مرض باشد یا حیض یا سفر و اشکال در وجوب آن
نموده اند بعض دیگر و آن بموقع است بلکه ظاهر عدم وجوب است و اما اعتکاف مندوب پس قضا ندارد بدون خلاف
و واجب میشود کفاره بر معتکف بجماع کردن چه در روز چه در شب و چه اعتکاف واجب باشد و چه
مندوب و همچنین اظهر وجوبست مطلقا در هر چیزی که موجب انزال منی شود و در غیر آن و سایر مفطرات
مثل اکل و شرب و غیر آن لیکن هرگاه جماع واقع شود در اثنای روزه واجب میشود بر او دو کفاره یکی از برای افساد
اعتکاف و یکی از برای روزه و هرگاه واقع شود در شب یک کفاره واجب است بجهة افساد اعتکاف و اگر
اعتکاف بنذر معین یا شبیه آن باشد کفاره دیگر بسبب آن لازم میشود و همچنین هرگاه در قضای ماه رمضان
باشد بعد از ظهر و اما غیر جماع از مفسدات پس هرچه موجب کفاره میشود در صوم در اینجا نیز موجب کفاره است
و اما محرماتی که مفسد صوم نیست مثل بیع و شری و استعمال بوی خوش موجب چیزی نیست بغیر گناه و اما بیرون
رفتن از محل اعتکاف در روز سیم موجب چیزی نیست بغیر گناه و قضاء مگر اینکه در نذر و شبه نذر باشد که لازم
میشود بر او حکم آن و اما خروج در واجب معین بنذر و شبه آن پس موجب کفاره است و کفاره مخالفت نذر است

بافضاي اعتكاف هرچند در روز اول باشد ودر اصل كفاره اعتكاف خلافست واظهر آنست كه كفاره
شهر رمضان نه كفاره ظهار وهر گاه معتكف اكراه نمايد زوجه معتكفه خود را بجماع واجب ميشود بر
او چهار كفاره بنابر اقوي واگر مرتد شود معتكف در بين اعتكاف باطل
ميشود اعتكاف او و واجب است بيرون رود از مسجد —

۴۱ ر

بازبین شد
۱۳۵۳ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازرسی شد

۸۱۴۹

کتابخانه آستان قدس